(بنام خداوند)

سر آغاز

ترجمه و انتشار رساله « تداوي روحی » تالیف « کوئه » عالم شهیر فرانسوی در صفحات روزنامه اختر خوشبختانه مورد توجه بسیاری از خوانندگان محترم واقع شده این بنده را لطفاً بادامه آن تشویق و ترغیب می نمودند و همین معنی سبب میشد که با وجود کثرت مشغله دنبال ترجمه رساله مزبور را از دست ندهم . ولی بالاخره تراکم امور اداري خواه و ناخواه بترك این قسمت مفید ناچارم نمود .

برای جبران این قصور اضطراری رساله مفیدتري را که در سه سال قبل یکدانه نویسنده زیر دست آقای میرزا حسین خان کاظم زاده مدبر

مجله مهم ایران شهر در همین موضوع تالیف وبضمیمه رساله فرانسه تداوی روحی تالیف کوته بعنوان افتخار این ارادت مند فرستاده بودند در دسترس خود داشتم ولی نشر آن موقوف بتحصیل اجازه از مولف محترمش بود . خوشبختانه پس ازدو ماه انتظار مسئولم را اجابت و افتخار بزرگی را نصیب کارگنان نامه ملی اخکر فرمودند .

اصول تداوی روحی فقط چند سالی است که در اروپا شایع گردیده و همه روزه بر وسعت دایره انتشار و معجزاتش افزوده شده و بزرگترین اطباء و علماء را در ششدر حیرت انداخته سحر ها و خارقه ها از خود بروز می دهد برای کیفیت کشف و ترقیات و قواعد ونتایج این اصول جدید ازطرف علماء اروپا و امریکا صدها و هزار ها جلد کتاب تالیف و منتشر شده است .

چه عیب دارد که ما این فقر علمی زبان شیرین فارسی را نیز در این رشته تالیفات وانتشارات نمی داشته باشیم وازین سرچشمه معرفت وزلال حقیقت کام تشنه روح خویش را تا درجه سیراب نمائیم .

شیرین تر از هر رمانی پر فایده تر ازهر کتاب اخلاقی بعقیده من قرائت همین قبیل آثار است که انسان را بروح و حقایق آن نزدیک می کنند . اهمیت انسان بروح اوست . جسم فانی است . پرورش شیئی فانی از خست عقل است . این تربیت روح است که باید قبل از هر چیز منظور نظر توجه ما قرار گیرد تا در سایه ترویض و تربیت مزبور بادار ه کردن جسم خویش نیز فائق آئیم .

اصول تداوی روحی نیز مفید همین فایده است یعنی اول امراض روحی شما را مداوا می کنند و سپس بتداوی ناخوشیها و آلام جسمانی شما توجه مینمایند سلامت الشاء قدرت قلمی و شیوائی سبك تحریرات آقای کاظم زاده یکی از ارباب فضل و ادب پوشیده نیست . بهمین جهت درین رساله نیز ملاحظه خواهید کرد که مشکل ترین مواضیع و مسائل علمی و فلسفی با یك بیان خیلی ساده

همه کس فهم تشریح شده است با این حال لازم است که خوانندگان محترم تنها یکبار بخواندن این کتاب منهم اکتفا نکنند بلکه دو سه بار و با دقت و تأمل کامل آنرا قرائت نمایند تا بتوانند از مندرجات سودمندش استفادهٔ بکمال فرمایند ﴿ امیر قلی امینی ﴾

دیباچه

[بقلم آقای کاظم زاده ایرانشهر]

در چند سال پیش شرحی راجع بتداوی روحی درضمن مراسلات خصوصی بخدمت آقای امیر قلیخان امینی مدیر جریده اخگر در اصفهان فرستاده بودم که آنرا بقصد خدمت بهموطنان درجریدهٔ اخگر بتازگی انتشار دادند. گرچه بمناسبت وسعت دایرهٔ این موضوع مهم وبجهت اختصاریکه اختیار کرده بودم طبع آن در شکل یك کتاب چندان مناسب وموافق فکر من نبود لیکن ازیکطرف چون بحسن نیت وصمیمیت آقای امینی که با وجوه فقدان وسایل ومحرومی از صحت کامل با یك همت بی نظیر وفداکاری شایان تقدیر عمر خودرا وقف ترویج معارف صحیح نموده اند اطمینان کامل داشتم وازطرف دیگر با مید اینکه شاید این افکار ناچیز واین اوراق پریشان، اخگر تازهٔ در دلهای خاموش شدهٔ هموطنان روشن کنند، تقاضای ایشان را برای طبع این مشروحه در شکل کتاب قبول کردم وتوفیق ایشان وخوانندگان را از درگاه خداوند یکتا و بی نیاز درخواست میکنم.

فقط چیزیکه درین دیباچه باید یادآوری کنم این استکه موضوع تداوی روحی یکی ازصدها تراوشهای نهضت فکری وعلمهائی استکه در ممالك متمدنه قدم به میدان ظهور گذاشته وروز بروز بقدرت ونفوذ خود می افزاید ودر نزدیکترین زمانی بنیان مسلك ماده پرستی را سرنگون وشکل تمدن حالیه را دیگرگون خواهد ساخت

اغلب هموطنان گرامی که بعزم سیاحت ویا تحصیل علوم چند ماهی ویا چند سالی در اروپا بسر میبرند وباوضاع دلربا وترقیات مادی این ممالك پی برده حیران وثنا خوان میگردند وعظمت وشکوه تمدن عصر کنونی را در ماشین آلات وتزیینات وتمثالات وفحشیات می پندارند، ازاین نکته بکلی غفلت دارند که در

پشت سر این ترقیات مادی بسی محرکهای علمی وفکری و ادبی نیز موجود است که منابع قدرت وعظمت مدنیت غرب را تشکیل میدهند وگرنه این پیشرفتهای مادی به تنهائی ارکان این بنای محتشم را نمی توانست پابدار نگاهدارد!

در پیش نظر مرد بصیر وبیغرض آنکار میگردد که در مقابل اینهمه فساد اخلاق وبیعفتی وفحشیات که در اروپا شکل مزمن ومهلکی گرفته وبلای عام گردیده بسیار انجمنهای علمی، محفلهای ادبی، مجامع دینی وتشکیلات فنی واجتماعی هست که شب وروز درایقاظ افکار ودر نشر انوار علم ومعرفت ودر ترویج اخلاق و فضیلت می کوشند وبوسایل گوناگون ازقبیل نشر جراید ورساله ها ودادن کنفرانسها ودرسهای شبانه ووعظهای حکیمانه وتشکیل سیاحتهای علمی وفنی وتشویق جوانان وهوسکاران ومساعدت هنروران وصنعتگران، میزان درجهٔ اخلاق عمومی و فضایل معنوی را بلند نگاه میدارند و بدینقرار در مقابل لشکرهرزمن فساد اخلاق یك اردوی فداکار وظیفه شناس فضیلت پرور ترتیب میدهند وتربیت میکنند

در نتیجه این اقدامات مفید ومعمار فیروز است که اغلب متفکرین به تغییر شکل کنونی تمدن غرب امیدوار بوده منتظر دمیدن صبح فضیلت وزوال کابوس ظلمت وتجلی قرن طلائی سعادت میباشند!

چون ما ایرانیان فقط اکتفا بتماشای ظاهر میکنیم ونظر کوته بین ما نمیتواند تا اعماق بی پایان این اوقیانوس تمدن نفوذ کرده لئالی حکمت ومعرفت وجواهر افکار ذیقدرت آنرا تشخیص وتقدیر کند لهذا همت خودرا صرف تقلید اسباب ظاهری و سطحی کرده ودل خود را برآن خوش میکنیم که ما هم داریم مدارج ترقی وتمدن را می پیمائیم دیگر خبر نداریم که ما فقط پوست این میوهٔ شیرین را میخوریم ومغز آنرا دور می اندازیم چونکه از آن خبر نداریم. این استکه همیشه درخسران و نقصانیم و پیوسته مغبون وپشیمان!

مخصوصاً چون جوانان ما که زمامداران آینده مملکت خواهند شد، تمدن را عبارت ازلباسهای شیك وپر آرایش واز بیدینی وبی لجامی در تعقیب شهوات نفسانی واز مداومت بر قصخانه ها وتیاترها وقهوه خانه ها وآزادی زنان هر جائی

می پندارند، لهذا بد بختی هاروز افزون وآیندهٔ ممالك ما تیره گون میبا شد. این بیچارگان نابینا نمیدانند ونمی بینند که در مقابل اینهمه رقصخانه ها ومجامع فحشا وخوش گذرانی وقمار بازی وشهوترانی هزاران مجامع علمی و ادبی وفنی ودینی وروحانی نیز موجود است که مانند ستارگان نور پاش در اقطار این مملکت پراکندهٔ وروشن میباشند و تاریکی افکار کمگشته وظلمت اخلاق زنگ زده را مبدل بروشنائی فضیلت ومعرفت می سازند!

اگر ما ایرانیان در تقلید تمدن غرب این قسمت دویم را هم که مبنا ورکن اساسی آن است پیدا وقبول وتقلید کنیم جبران تقلید فساد اخلاق را کرده مقدرات مارا دریك میزان معتدل نگاه و از افراط وتفریط محفوظ خواهد داشت وگرنه جز خسارت وندامت از این تقلید های کور کورانه ویکطرفی نتیجه نخواهیم برد.

بعبارت روشنتر تمدن اروپا در برابر زهر های مهلك فساد اخلاق که غذای رگ وریشهٔ او شده تریاق علم ومعرفت و دیانت وفضیلت را نگاه داشته هر روز به پیکر خسته و ناتوان اجتماعی خود و مخصوصاً به مغز های جوانان وافراد نژاد آیندهٔ خود تزریق میکند تا تأثیرات آن زهر هارا عقیم سازد وصحت کامل جسم اجتماعی خود را محفوظ دارد. لیکن ما ایرانیان از آن زهر های هولناك خروارها بار کرده می بریم وبعنوان تحفه بدامان فرزندان وبرادران وخواهران خود میریزیم ولی از آن تریاق وبا پازهر یك مثقال هم همراه نمی بریم!

اگر بپرسند که این تریاق سموم اخلاقی و این پازهر معنوی در کدام قابریکها ساخته میشود خواهم گفت که در مدارس ودر مجامع علمی یعنی در سینهٔ معارف! همت ودقتی که رهنمایان معارف این ممالك در فراهم آوردن وسایل ترقی فکری وصحت اخلاقی افراد ملت و بچگان نشان میدهند واقعاً حیرت بخش وشایستهٔ هر گونه ستایش وتقلید است. فواید روحی وفکری وعلمی که مجامع روحانی وادبی وعلمی به پیش استفاده عموم میگذارند بیش از اندازه بزرك وروحپرور ونجات بخش میباشد. شرح این موضوع ومخصوصاً تشکیلات نهضتهای فکری ودینی اروپا کتاب جداگانه میخواهد وتا یکدرجه در کتاب راه نو بدان اشاره کرده ام.

در اینجا همینقدر متذکر میشوم که تنها در آلمان بیش از سه هزار انجمنهای علمی و ادبی ومذهبی وفنی وفلسفی تعداد کرده اند وجالب دقت است که مخصوصاً در سالهای اخیر محافل فلسفی ودینی بیشتر نفوذ ووفور پیدا کرده است چنانکه روزهای یکشنبه نیز هیچ یك کلیسا پیدا نمیشود که یك جای خالی داشته باشد. اصلاحاتی که در تأسیسات دینی وطریقه وعظ وراهنمائی مردم ودر نشر وتلقین مناجاتها والحان مذهبی بعمل آمده برای ما شرقیان مایهٔ بسی عبرت وغیرت است وعظهای حکیمانه ومناجاتهای روحپرور والحاق موسیقی مذهبی که هر هفته روزهای یکشنبه طرف صبح بوسیله رادیو بگوش افراد بیدار این مملکت میرسانند یکی از بهترین نمونهٔ نهضت ها وسعادت روحانی است که نصیب اهالی این ممالك میباشد ومن شنیدن این مواعظ فلسفی واین الحان الهی را یکی از بزرگترین خطوط روحانی ونعمت های آسمانی برای خود میشمارم

مبحث تداوی روحی نیز یکی از نتایج نهضتهای علمی وفنی اروپاست که در سالهای اخیر بی اندازه ترقی کرده است وحتی آنچه را که من سه سال پیش در این موضوع بطور اختصار نوشته ام ودر بین کتاب درج شده نسبت بمعلومات امروزی بدرجهٔ الفبا نسبت بعلوم ریاضی میباشد یعنی دامنهٔ این موضوع آنقدر بزرگ شده وحقایق وتجربیات ونظریات مهمی برآن افزوده گشته که این مشروحه برای خواننده فقط بمنزلهٔ الفبا وقدم نخستین خواهد شد. با وجود این چون ما ها در دبستان تمدن هنوز خود الفبا خوان هستیم ضرر ندارد که اهل ذوق وطالبان این گونه مطالب این الفبا را هم شروع بخوانند تا اگر موافق مشرب وذائقهٔ معنوی خود یافتند بوسیله آن از کتب وانتشارات راجع باین موضوع بهتر وبیشتر بهره یاب شوند.

امیدوارم که خوانندگان بینادل با مطالعهٔ این اوراق بقدرتهای خالقه ایکه خداوند در وجود انسان ودیعه نهاده پی برده وبوسیله کار انداختن آنها خود وسایر افراد نوع بشر را از نعمت صحت جسمانی وسعادت روحانی برخوردار سازند.

برلین — ۱۰ مرداد ۱۳۰۸ ح. ك ایرانشهر

تداوي روحي

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري واحلل عقدة من لساني

چنانكه از عنوان فوق ظاهر است دربن تداوي فقط قواي روحي انساني موضوع بحث مي تواند بشود. احتياج بذكر نمي بينم كه بايد قائل شد.

اولا روح وجود خارجي دارد. ثانياً روح پس از مرگ نيز باقي ميماند و موظف بوظايفي مي باشد.

ثالثاً روح جوهري است كه از قدرت خداوندي جدا شده است؛ يعني نمونهٔ كوچكي است از قدرت بي انتهاي سبحاني

اين سه مسئله كه قرنها مورد بحث و مجادله و منازعه واقع شده است و هنوز بسياري از علما و فلاسفه طبيعي و مادي منكر آن هستند كم كم دارد حل مي شود و حقيقت خود را ظاهر و باهر ميسازد و بر عقايد ديگر غالب مي آيد و دراينخصوص عقيده علما و حكماي شرقي را دارند قبول ميكنند و البته ما هم بايد قبول كنيم وبراي اثبات آنهم محتاج بدليل نيستيم ودر طي اين اوراق بيش از پيش ثابت خواهند شد

پس روح انساني كه شراره ايست از قدرت خداوندي منبع قوت لايتناهي است و هر وقت پي بقواي آن روح برديم و قوانين آن قوي را كشف كرديم ميتوان آنها را در راه سعادت بشر بكار برد. اين است اساس اصول جديد تداوي روحي. يعني اولا قواي خالقه و قادرهٔ روحرا و ثانياً قوانين ثابتهٔ آن را كشف كرده و ثالثاً موافق آن قوانين. دستور هائي وضع كرده اند كه بموجب آن معجزه ها و سحر ها و خارقه ها نشان ميدهند. تمام علوم مخفي و اسرار انگيز از قبيل عاميتيزم [مغناطيسي] هيپنوتيزم (تنويم) تله پاتي (دور بيني) و غيره و غيره همه از اين سر چشمه آب خورده اند

حالا بايد ديد قواي خالقهٔ روح انساني كدام و خواص آنها چيست و چگونه آنها را در راه سعادت و صحت بكار ميتوان برد

قواى خالقهٔ روح انساني

پيش از داخل شدن بدين مبحث بايد اين رابگويم كه آنچه را تا كنون درين زمينه كشف كرده اند بقدر ذره است نسبت بافتاب و هر قدر نوع بشر پى باسرار طبيعت و قدرت الهى مي برد بيشتر بر عدد مجهولات و اسرار طبيعت مي افزايد يعنى هزاران مسائل لاينحل ديگر پيش مي آيد و عجز و ضعف انسان را در جلو قدرت ايزد متعال ثابت مي سازد .

با وجود اين همين يك جرعه از زلال حقيقت و اسرار طبيعت كه بكام انسان امروزي ريخته شده است كافى است كه او را قرن ها مست و حيران سازد

در كترين قواى خالقه روح كه تا يكدرجه قوانين و كيفيت آنها كشف شده و بكار انداختن آنها را ياد گرفته اند عبارت است از قواي ذيل .

۱ — قوهٔ ايمان — ۲ قوهٔ فكر وخيال ۳ —

قوهٔ شعور باطني ٤ قوهٔ اراده ٥ — قوهٔ جاذبه (مقناطيسي)

دراين جا مابايد دو كار كنيم . اول بايد يك يك اين قوه ها را حلاجى كنيم و خصائص هر يك از آنها را بفهميم و دوم قواعد كار انداختن آنها را ياد بگيريم و بدان قواعد عمل نمائيم

قوهٔ ايمان

قوهٔ ايمان سر سلسله قواى روحي است تا قوهٔ ايمان دريك شخص توليد نشود از قواى ديگر روحي نميتواند استفاده كند و اين دو حكمت دارد . اول اينكه قوهٔ ايمان بمنزلهٔ حرمت و تعظيم است نسبت بروح چنانكه از يك شخصى كه ما توقع نيكي و ياري و اميد خير داريم اگر او را محترم نشماريم و در حق او شرايط حرمت را بجا نياوريم حق آن توقع را نخواهيم داشت همين طور است روح ما . وقتيكه ما ميخواهيم از قواى او استمداد كنيم قبلا بايد اظهار حرمت وتعظيم كنيم يعنى او را تغذيه كنيم ، وغذاي او عبارت از قوهٔ ايمان است

دوم اینکه قوهٔ ایمان چنانکه بعد ها خواهیم دید وسیله آزاد شدن روح است از هوا جس نفسانی و زنجیر های شیطانی تا روزیکهٔ روح ما اسیر نفس امماره و شبهه و شك است و در زنجیر هوسهای شیطانی در بند می باشد نمیتوانند از او توقع یاری و قدرت نمائی داشت چنانکه از یك پهلوان زبر دست هر قدر هم قوی و پر زور باشد در صورتیکه دست و پای او را بسته و به زنجیر کشیده باشند نمیتوانند منتظر قدرت نمائی و زور آزمائی شد اما باید فهمید مقصود از ایمان چیست ؟

ایمان چیست؟

مقصود از قوهٔ ایمان داشتن عبارت از یقین حاصل کردن بقدرت خداوند و بقدرت روح انسانی است تا آدمی اطمینان و یقین و اعتقاد بقدرت قاهره الهی و بقدرت باهرهٔ روح نداشته باشد نمیتواند از روح خود استفاده کند زیرا روح چنانکه گفتیم شراره ایست از آتش فیض خداوندی و اگر ما وجود این شراره و وجود آن آتش را حس نکنیم و یا انکار نمائیم چگونه می توانیم از حرارت روح بخش و از قدرت لایتزلزل آن بهره مند شویم

اگر بدیده دقیق و بصیرت بشئون عالم نگاه کنیم جز قدرت هیچ چیز دیگر نمی بینیم . هر چه هست همه قدرت است . همه اشعه ایست از آفتاب قدرت الهی که جهان وهرچه را در وهست احاطه کرده است . هر یك از ذرات کون و مکان مخزن قدرت ربانی است . هر یك از موجودات در دریای بیکران قدرت شنا می کنند وبسر می برد ؛ ولی مانند ماهی وجود آب را حس نمی کند و از آن خبر ندارد . تمام عوالم و کائنات و هر چه در زمین و سماوات و میان آنها هست همه در فضای بی انتهای قدرت خداوندی تموج می کنند . مانند ذرات هوا که در میان فضا حرکت می کنند

فقط روح ماست که مستقیماً با این قدرت خداوندی در تماس می باشد چون خود نیز از همان جنس است و از همان قدرت جدا شده و بهمان قدرت دوباره واصل خواهد شد و باز گشت خواهد نمود . همان طور که برای این قدرت بزدانی حدی و پایانی نیست برای قدرت روح انسانی نیز نباید حدودی

تصور کرد؛ چنانکه از ابتدای تاریخ بشر اعمالی از روح انسانی سر زده و میزند که آنها را جز بقدرت خدا وندی نسبت دادن چاره دیگر نیست

هر یك از ارواح انسانی بنسبت درجهٔ تکامل خود از انوار قدرت الهی فیضیاب می شود و آن نور خود را بجهان مادی و جسمانی میدهد چنانکه ماه ازنور آفتاب بهره مند گشته شبهای تاریك زمین ما را هم روشن میسازد

پس نخستین شرط ایمان اعتراف بقدرت خداوندی وبقدرت روح انسانی است و در این زمینه امام غزالی فرموده است اتزعم انك جرم صغیر وفیك انطوی العالم الاکبر یعنی آیا گمان میکنی که تو جرم کوچکی هستی . در صورتیکه در نفس تو عالم بزرگتری پیچیده شده است . آری این عالم جزروح ماچیز دیگری نیست:

اما این اعتراف عقلی و قلبی بقدرت خداوندی و بقدرت روح انسانی کافی نیست و این اعتراف بمنزله همان تعظیم و تکریم ظاهری است نسبت بان شخصی که او را دوست میداریم بلکه باید شرایط این اعتراف را عملا نیز بجا بیاوریم یعنی عملا ایمان بیاوریم و این ایمان عملی شرط دوم تکمیل قوه ایمان است بدین ایمان عملی روح ما تغذیه و آزاد میشود و بجلوه تمام قدرت خود را نشان میدهد .این تغذیه و تصفیه روح همان است که عرفا و ریاضت کشان و متصوفه شرق بعنوان «طریقت و سلوك» یاد داده اند و چنانکه میدانیم فقط در میان این طبقه اشخاصی پیدا شده که نمونه قدرت خداوندی و جلوه روح عالی انسانی گردیده اند

ولی امروز برای تغذیه و تصفیه روح آن همه شرایط و ریاضت های شاق و مالا یطاق لازم نیست و بوسیله کار انداختن قوای دیگر روحی چنانکه در آتیه خواهیم دید بدین آرزو می توان نایل شد و بدین مقام میتوان رسید

برای تکمیل ایمان عقلی و قلبی یعنی برای عملی کردن این ایمان که مایهٔ تغذیه و آزاد کردن روح ما باشددرین جاما باید بدو شرط اشاره کنیم و درآتیه شرایط دیگر را هم ذکر خواهم کرد

۱ — محبت ؛ اینکه گفته‌اند « محبت کیمیای سعادت است » عین حقیقت است ، در واقع اگر شخص قلب خودرا پر از محبت خالص بخدا و خلق و جمله مخلوقات

او کند روح او عالیتر و روشن تر و با فروغ تر می گردد . و بزرگترین زنجیرهای اسارت خود را که عبارت از حس حسد بغض و عداوت وخود پرستی است در هم می شکند و پرو بال خود را بازادی میکشاید و در فضای بی انتهای قدرت بپرواز میکند و ما را از فیض آن قدرت بهره مند می سازد

محبت یك مبحث بزرگی است که خلاصه کتاب آفرینش باید خواند و صد ها کتاب در آن باب میتوان نوشت. خوشبخت آن کسی است که از این منبع فیض سیراب می باشد. چه در های قدرت الهی بروی او باز است و هر قدر محبت او وسیعتر و شاملتر و زیادتر باشد نصیب او هم از فیض قدرت بهمان درجه بیشتر خواهد شد افسوس که وقت مساعد نیست در بن موضوع بزرك بیش از این شرح بدهم همینقدر باید دانست که داشتن یك محبت بیحدود برای موجودات بهترین و بزرگترین غذای روح و مایه اعتلای اوست

۲ — صمیمیت . محبتی که صمیمی نباشد مانند زهری است که روی آن را با قند و شکر آلوده باشند که در ظاهر شیرین و در باطن مهلك است این استکه می بینیم آن محبتهائی که خالص و صمیمی و از نه دل بوده . خواه در زمینه عشق مجازی و خواه در زمینه عشق آلهی نتایج بزرك بخشیده وقدرت های خالقه و خارقه انسان داده است

در هر یك از امور عالم و اقدامات بنی آدم هر چه تصور کنید تا آن دم که محبت و صمیمیت در کار بوده است کامیابی و موفقیت رو نمون گشته و قدرت های بیکران و سحر ها و معجزه ها رخ داده است ، ولی از آن دقیقه ایکه افراد انسان از صمیمیت دور افتاده و خلوص نیت و پاکی عقیدت را مبدل بجستجوی منفعت و شخصیت کرده اند آن قدرت و علویت نیز از دست رفته است . زیرا روح انسانی خود راعقب کشیده و جلوه کری نتوانسته است کند . تاریخ ادیان عالم و اوضاع و انقلابات دنیا بهترین شاهد این مقال است .

باری غرض اینست که محبت بی صمیمیت فایده ندارد . و ایمان قلبی نیز

محبت خالص کامل نمی شود و نتیجه نمیدهد .

پس ازاین جمله های معترضه به بینیم قوهٔ ایمان بدین شرایط که گفتیم چه خواص دارد وچه قدرتی به ظهور می تواند بیاورد .

اثرات قوه ایمان

چنانکه گفتیم قوه ایمان بمنزله غذای روح است و آزاد کننده روح می باشد از زنجیرهای جسمانی و نفسانی و بوسیله قوه ایمان ! بروح ما همان حال دست می دهد که بیک شخص محبوس که از زندان آزاد شده باشد !

اثرات قوه ایمان را بیش از همه در اعتقادات مذهبی و در قوانین و آداب و مراسم دینی مشاهده میتوان کرد . تمام معجزه ها و خارقه ها و کرامتها و سحرها که از نقطه نظر دین و در سایه اعتقادات دینی بعمل آمده است از روز نخستین حیات انسانی تا امروز همه دوزبر نفوذ قوه ایمان بعمل آمده است . هر معجزه وشفاو زنده کردن مردگان ، شفا دادن مفلوجها وسایر ناخوشیهای مزمن و غیره وهرچه ازین قبیل در تاریخ مسطور میباشد وحتی در عصر ما هم دیده می شود همه بدون استثنا نتیجه وثمره قوه ایمان است و این نکته را هیچ عالم و حکیمی انکار نمیتواند کند و حتی آنچه را که ازین قبیل کارها در ممالک مشرق ظهور میکند جز بدین قوه بهیچ چیز دیگر عطف نمیتوان نمود و نسبت نمیتوان داد

فقط فرقیکه در قبول کردن این عقیده در میان مردم عوام و شخص عالم معلوم و فنوت روحی هست این است که مردم عوام از ازمنه قدیمه تا کنون در تمام ادیان ودرهمه قطعات روی زمین تصور کرده میکنند که این قوهٔ قاهره وخالقهٔ وشفا ده و حیات بخش فقط در وجود خدا یا پیغمبران یا اولیا و صاحبان کرامات و حتی در قبور و سنگها و یا هر چیز یکه آنها دست زده باشند و یا مالک بوده اند می باشد و بدین جهت زیارت گاهها ، معبدها و امامزاده ها و حتی بتهای چوبی و سنگی و امثال اینها را منبع قوه مخفی

و صاحب قدرت خالقه خدائي مي پندارند و از آنها استمداد ميكنند و بدان ها التجا ميجويند و از آنها شفا مي طلبند و غالباً هم كامياب مي شوند .

در صورتيكه علوم و فنون روحي امروزه ثابت كرده است كه اين قوه قاهره نه در نفس ديگران و نه در اشياي خارجي است بلكه در نفس خود انسان هاست و اين قوه همان قوه ايمان است كه عبارت از يك شعاع روح ماست و الا در سنك و چوب و درخت و پاره معدن و خشت و كل قوت وقدرتي نيست ولي چون مردم عوام اين قدرت را در اشياي ديگر تصور مي كنند در حقيقت قوه ايمان خود را بكار مي اندازند و خود شان خبر ندارند مثل اين كه كسي كه دفعه اول در عمرش آينه اي به بيند تصور مي كند كه با يك شخص ديگري رو برو شده است .

و نيز بدين جهت است كه اشخاصيرا كه از روي اعتقاد و ايمان و خلوص نيت بيك دعا و نذر و نياز و نماز وغيره عقيده دارند و از آنها شفا ميطلبند و موفق ميشوند تا روزيكه بدين حقيقت علمي واقف نشده اند و بدين اسرار خلقت پي نبرده اند نبايد مانع شد و بسلب عقيده آنان كوشيد زيرا آن وقت از آن قوه وقدرت بي بهره مانده عقل آنان هم بكنه حقايق علمي نخواهد رسيد و بيچاره و ناتوان خواهد ماند و از يك قوه بزرك روحي بدون آنكه قوه ديگر بجاي آن بگذارد محروم خواهد شد

همچنين مي بينيم كه بسياري از مرتاضين و دروبشها و سوزنها كه بدن هاي خود شان را با انواع رياضتها و شكنجه ها و آزار ها و عذابها ميرنجانند ولي احساس ضرر و سوزش و درد نمي كنند

زيرا قوة ايمان و اعتقاد آنان سپري است و آن رنج و درد را براي آنان نوش و گوارا ميسازد و اساسا احساس رنج و درد نميكنند

در صورتيكه مردم بي ايمان و بي اعتقاد چند دقيقه تاب آن شكنجه ها و درد ها را ندارند

همچنين اينهمه پيغمبران و اولياء و عرفا و حكما و فلاسفه و امثال

آنان که بانواع رنجها وشکنجهٔ ها بدست مردم نادان و یا سلاطین خونخوار مبتلای انواع عذابهای گوناگون شده و تحمل فوق بشر نشان داده اند و پای کوبان و خندان بسر دار رفته و یا خود را بآتش انداخته و یا با کمال متانت خود را تسلیم دست جلاد کرده و کلمه های زهر را مانند شربت و آب حیات نوش کرده اند دارای چه قوه و قدرت غیر از قوهٔ ایمان بوده اند ؟

پس آیا بزرگتر و قوی تر از قوه ایمان چیزی تصور میتوان کرد و آیا این قوه ایمان غیر از شعاعی از اشعه روح ما که آنهم خود پرتوی از انوار قدرت الهی است چیز دیگر است .

امروز پس از کشف این حقیقت علما و حکمای غرب معانی حقیقی بعضی از کلمات عیسی و سر حیات بخشیدن او را می فهمند . حضرت عیسی در چندین جا که کور ها را بینا و فالج ها را بر پا و جنبان ساخته بطور وضوح گفته است که « ایمان شما شما را نجات داد » و در جای دیگر نیز گفته است « شما ایمان خودتان را کامل کنید آن وقت کوهها را از جای خود میتوانید تکان بدهید »

این است که امروز هم در میان معتقدین دین مسیح اشخاصی هستند که بقوه ایمان نه تنها خودشان را شفا می دهند بلکه دیگران را هم نجات می بخشند و حتی می گویند که هر کس بقوه ایمان می تواند خود را بمقام مسیح برساند و مانند او مظهر قدرت خداوندی گردد و این هم عین حقیقت است

پس خلاصه کشفیات فنون روحی این است که قوهٔ ایمان که از زمان دیرین تاکنون این همه سحرها و معجزه ها بجا آورده است منبع آن در نفس روح هر فرد انسانی است نه در خارج و بدین جهت کسی که ایمان ندارد فایده هم نمیبرد و کسیکه قوه ایمان دارد و لو اینکه سنگ و چوب را منظور ایمان خود قرار دهد باز ثمرهٔ آن را خواهد دید چون

که قوه ایمان او از نفس خود او حاصل می شود

در این صورت هر کس می تواند قوه ایمان خود را تقویت کند و آن قوه را در راه سعادت و صحت خود و دیگران بکار برد یعني طبیب خود و شفا بخش خود و عیسای خود گردد

چنان که گفتم قوه ایمان اولین مرتبه قواي روحی است که بدان وسیله روح را تغذیه و تصفیه می کنیم و همین که شخص این مرتبه را طی کرد یعنی از ته دل بقدرت خداوند و قدرت روح انسانی ایمان آورد روح او آزاد میشود و پرو بال می کشاید و در عالم قدرت ربانی پرواز می نماید و با قواي دیگر خود که بعدها خواهیم دید سحرها و معجزه ها نشان می دهد و اسرار خلقت را برای ما مکشوف می سازد

از شروح فوق معلوم شد که قوهٔ ایمان اولین قدمی است که باید برداشت و این نخستین قدم در تداوی امراض مهمترین وسایل روحي بشمار می رود

بعبارت دیگر تکمیل قوهٔ ایمان اساس اصول تداوي روحي را تشکیل می دهد

۲ ـ قوهٔ فکر و خیال

﴿ تفکروا في خلق السموات والارض ﴾

قوهٔ دوم از قواي خالقه روح انساني قوهٔ تفکر و خیال است . ولي پیش از داخل شدن بدین مبحث و شرح دادن چگونگي این قوه لازم مي دانم که باز چند سخن در بارهٔ قوهٔ نخستین یعنی قوهٔ ایمان بگویم :-

قوهٔ ایمان چنانکه گفته شد سرچشمه قواي خالقه روح است و اساسا بدون داشتن این قوه از قواي دیگر روح استفاده کردن محال است چون که قواي خالقه روح با حواس ظاهري ما دیده و محسوس نمیشود ولي وجود آنها و اثرات آنها قابل انکار نیست مانند خود روح . پس براي قبول وجود آنها چیز

قوهٔ ایمان وسیلهٔ دیگر نداریم و این قوهٔ ایمان یك اعتماد و اعتقاد راسخ و محکمي در قلب و افکار ما تولید مي کند که بدان واسطه از قوای دیگر فایده میبریم

قوهٔ ایمان ما را تا ببارگاه جمال روح انساني میرساند و پرده ازجمال آن شاهد رماني و قوهٔ خالقهٔ سبحاني بر میدارد و آن وقت ما میتوانیم جلوه های حیرت بخش و قدرت نمون آن روح را تماشا و خود را ازفیوض زندگی بخش آن جمال سیراب کنیم

چون در تدقیق هریك از قواي دیگر روح همیشه محتاج بیاری وهمراهی قوهٔ ایمان هستیم زیرا در جلو بسیاري ازمسائل و تا یجیکه خواهیم دید تصادف و تصادم با حس شبهه و گمان خواهیم نمود یعنی در صحت وحقیقت آنها در ابتدا شك عارض خواهد شد چون که نمیتوانیم بزودی نوامیس طبیعی وقوانین خدائی آنها را کشف کنیم ولهذا قوهٔ یقین ما متزلزل میتواند بشود پس در همین جا است که قوهٔ ایمان بمدد ما میرسد وما را رهنمائي میکند و از مضرات شك وشبهه میرهاند و بهمین جهت است که میبینیم گسانیکه رخنه وسکته در قوهٔ ایمان آنان وارد شده است از نعمت راحت وجدان و اطمینان قلب و سعادت باطني محروم میمانند و هرگز قواي خالقه روح در وجود آنان مصدر معجزه و سحر و کرامت نمیشود. دعای آنان پذیرفته ومناجات آنان مقرون باجابت نمیگردد چون که قوه ایمان وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است

باري چون در هر قدم که جلوتر در این راه برویم بدین قوه خالقه محتاج تر خواهیم شد و اثرات آن را خواهیم دید لهذا پیش از همه باید این قوه را در نفس خود تغذیه و تقویت کنیم یعني بقدرت قاهرهٔ خداوندی وبقدرت خالقهٔ روح انسانی ایمان بیاوریم و اعتماد کامل واعتقاد راسخ داشته باشیم

این نکته را هم باید تکرار کنم که امروز قطعاً ثابت شده است که اکثریت امراض و علل در نتیجه ضعف قوای روحي تولید شده و یا شدت کسب کردهٔ و میکند و بدین مناسبت بمحض تقویت قواي خالقه روح صحت وشفاي

کامل حاصل می کردد و این مطلب بخوبی در طی این مشروحه ها ثابت خواهد شد .

حالا باید دید قوهٔ فکر و خیال چیست و اثرات آن کدام است

قوهٔ فکر و خیال

نوع بشر تا روزیکه بقوای باطنی و روحی خود نبرده بود تصور میکرد که غیر از حواس پنجکانه هیچ قوهٔ دیکری را دارا نیست و از آن جهت هر حادثه و واقعه ای را که نمیتوانست با حواس پنجکانه حس کند وحکمت آن را بفهمد یا آن را بقوای آسمانی نسبت میداد مانند اکثر اقوام وحشی و ابتدائی و یا اصلا وجود آنها را انکار می کرد مانند بعضی ازعلما وفلاسفه مادی اروپا .

اما ازروز یکه فنون طبیعی مانند فیزیك وشیمی و نباتوحیوانات و غیره ترقی کرد و هزاران قوانین لایتغیر طبیعی را کشف کردند پی بوجود بسیاری از قوای محرکه و جاذبه و غیره بردند که اکثر آنها تا محسوس بود و هنوز هم چکونکی خیلی از آنها معلوم نیست ولی اثرات آنهارا می بینند و از آنجا وجود آنها را قایل میشوند و می کویند هر چیزیکه با حواس ما محسوس نشود لازم نمی آید که وجود نداشته باشد چنانکه امواج صدا و الکتریك و قوهٔ را دیوم و تلفن بیسیم زا نمی بینیم ولی در وجود و اثرات آنها بهیچ وجه شبهه ندارایم

در زمینه قوای باطنی و دماغی انسان هم دوین اواخر بدین نتیجه رسیده اند که اولا وجود روح را با اینکه با هیچیك ازحواس خود حس نمیکنیم قابل شده اند و ثانیاً قوای خلقهٔ روح را بوسیله خود آن قوی کشف وقوانین آنها را تا یکدرجه معین نموده خواص و صفات آنها را معلوم ساخته راه کار انداختن و استفاده کردن ازآنها را هم یاد کرفته اند و از اثرات این قوی پی بوجود و هستی آنها برده و میبرند چنانکهٔ هر نفس ذیشعور ازاثراده خلقت عالم پی بوجود واجب الوجود تعالی میبرد

در میان این قوای خالقه روح انسانی . قوه فکر درجه اول را دارد و اگر بخوبی اثرات آن را پیش چشم بیاوریم و بسنجیم می بینیم که قوهٔ فکر بزرگترین ، قاهرترین ، قادرترین و عالیترین قوه ایست که تا کنون نوع بشر کشف کردهٔ است زیرا هر آنچه که در قوه های دیگر طبیعی مانند الکتریك و رادیوم و رونتگن و غیره دیده می شود درجه ما فوق آنها در قوهٔ فکر موجود است و همین قوهٔ فکر اولا وجود روح را ثابت می کند و ثانیاً انسان را از حیوان تمیز می دهد

عظمت و مزیت و برتری قوهٔ فکر از قوای دیگر از اینجا معلوم می شود که هر قوه دیگر که تصور کنید زماناً و مکاناً محدود است مثلا قوهٔ حرارت و بخار و نور و امثال او و قوهٔ الکتریك و قوه رادیوم و هر قوهٔ دیگر که اساس ترقیات فنی و علمی امروزی را تشکیل می دهند یك حدود معین دارند یعنی در یك زمان و مکان محدود بعمل می آیند که ازآن تجاوز نمیتوانند کنند چنانکه درجات حرارت و بخار . نور و صدا و طول امواج الکتریك و سایر قوی و هم چنین مدت تکون و تولید قوای دیگر را مانند مغناطیس و رادیوم و غیره همه را حساب کرده اند و می دانند ولی برای قوهٔ فکر زمانی و مکانی پیدا نیست و نمیتوان هم معین کرد بدین قرار برای قوه فکر زمان ماضی و حال و استقبال و مکان دور و نزدیك همه یکیست چنانکه در یك آن می توانیم چندین کرور سال قبل را فکر کنیم یعنی بمحض اراده کردن بتفکر این زمان . فکر ما فوری این زمان را طی می کند و یا وقتیکه فکر کنیم چندین ملیون سال بعد فلان ستاره بکره ارض نزدیك خواهد شد فوری فکر ما این چندین ملیون سال را طی می کند یعنی درك می نماید همچنین مکاناً هم حدودی برای قوهٔ فکر تعیین نمیتوان کرد تمام قوائیکه بشر تا کنون پیدا کرده است همه اش محدود بکره زمین است و آن را هم احاطه نمیتواند کند و همین قوهٔ الکتریك و نافذ بی سیم اگر فوق العاده ترقی کند همین قدر خواهد توانست در یك آن کره

زمین را طی نماید و احاطه کند و آسمان پیمایان هم تا کنون بیش از ۵ هزار متر نتوانسته اند بروند اما درمقابل اینها امواج قوه فکر سماوات را می پیماید و اکناف و اطراف فضای بی انتهای کاینات را زیر استیلای خود می آورد چنانکه بمحض تفکر یك ستاره که چندین ملیون (سال نور) از ما دور تر است قوه فکر ما تا آنجا می پرد و سیر می کند وخلاصه این است که ازلیت و ابدیت را درك مینماید

حکمت این قدرت و قوت قوهٔ فکر که حدودی برای آن پیدا نیست دراین است که قوه فکر بزرگترین پرتو روح خالقه انسانی است و چون روح ازلی و ابدی است چون که آن نیز بخودی خود شراره ایست از شعله قدرت خداوندی که کاینات را احاطه کرده است از آن جهت قوهٔ فکر نیز مانند روح ازلی و بی حدود است و برای نفوذ و قدرت آن نیز حدودی متصور نیست

اثرات قوهٔ فکر

در این جا یقیناً بخاطر می رسد که بسیار خوب . وجود قوهٔ فکر را قایل شدیم و فهمیدیم که بزرگترین قوه ایست که آن را حدودی و نهایتی پیدا نیست آیا چه اثراتی از آن بظهور رسیده است و یا میتواند برسد چه هر یك از قوای دیگر و لو غیر محسوس باشند یك اثر و نتیجه دارند مثلا الکتریك نور می دهد روغنکن از مواد غلیظ نفوذ کرده اندرون چیز ها را نشان میدهد آتش میسوزاند و امواج صدا بوسیله آلات تلفن بیسیم دریا ها و اقیانوس ها را طی کرده صدای ما را بگوشه دیگر دنیا میبرد و قوهٔ بخار بزرگترین کشتیها و چرخها را میگرداند و غیره . . . آیا قوهٔ فکر هم چنین اثرات مادی محسوس نشان می دهد یا نه ؟

بلی اگر درست غور و تامل کنیم می بینیم که اساساً قدرت قوهٔ تفکر را حدودی نیست و بلکه تکامل نوع بشر و همه ترقیات دنیا نتیجه قوهٔ فکر است . اینك چند مثال بدیهی برای اثبات مطلب .

۱ — فقط خلق شدن قوه تفکر انسان را از حیوان جدا کرده و میکند واگر قوه تفکر تولید نمی شد و تکامل نمی یافت انسان از درجه حیوانی بالاتر نمیرسید چنانکه اقوام وحشی که هنوز قوهٔ تفکر در آنها قوت نیافته است به درجهٔ حیوانی نزدیکتر هستند تا بدرجهٔ انسان کامل

۲ — همه اختراعات و ترقیات عالم از روز نخستین که شروع شده نتیجه قوهٔ فکر است وگرنه اگرقوهٔ فکر نبود انسان مانند حیوانات زیست میکرد وهمیشه حیوان میماند و هیچ ترقی و تکامل در عالم بظهور نمیرسید و امروز هم هر قوهٔ تازه که کشف و اختراع میشود در سایه استعمال قوه فکر است و اگر بالفرض یك روز قوه تفکر بشر را از دستش بگیرند جهان ما ویران و بیابان میگردد.

۳ — تمام مذاهب و ادیان و فلسفه ها و صنایع مستظرفه محصول قوهٔ فکر است چنانکه در دماغ هر یك از صاحبان ادیان و فلسفه و غیره در ابتداء یك فکری مانند شراره کوچك ظاهر شده وکم کم مشتعل تر و روشن تر گشته و یك قسمت از عالم را روشن و منور ساخته است یعنی دماغهای افراد دیگر را زیر استیلا و نور خود گرفته و مسخر قدرت خود نموده است . اگر فقط نظری عمیق به تشکل ادیان و اثرات خوب و بدی که از آنها سر زده بیندازیم می بینیم که قدرت قوهٔ فکر چقدر قاهر وقادر و بیحد ود بوده است . به بینید این یك کلام حضرت محمد ص « قولوا لا اله الا الله » چه انقلابات و تغییرات محیر و خارق العاده در افکار ملیونها بشر و در مقدرات آنها بوجود آورده است ! آیا چه قدرتی قاهر تر ؛ قوی تر ، متین تر . و بالا تر از قوهٔ تلقین ادیان پیدا می شود که چندین هزار سال است که القاء کنندگان آن افکار در گذشته اند ولی قدرت افکار آنان هنوز مردم را بجان هم میاندازد دشمن یکدیگر میسازد و خونها میریزاند و یا بر عکس درد ها را تسکین ، قلبها را انشی و محبتها را تحکیم و فداکاریهای بزرك را ممکن و آسان میسازد ! اینست که گفتم قدرت قوهٔ فکر را حدود زمانی و مکانی نیست ! . . .

درینجا بی مناسبت نمی بینم که یك مثال تاریخی برای شما بنویسیم در بعضی

ازکتب علمای شیعه مسطور است که روزی یکی ازشاگردان حکیم ایرانی ابوعلی سینا بوی گفت که ای استاد محترم بااین فضل وفضیلت و بااین علم وشرافت که تراست چرا ادعای نبوت نمیکنی و مردم را بدعوت حق هدایت نمینمائی ؟ ابو علی گفت جواب ترا در موقع دیگر می دهم . پس از چندی روزی با همان شاگرد در ایام زمستان سفر کرد و شبی را در یك ده بایستی بسر ببرند . هوا بسیار سرد بود و هر دو در یك کلبه خوابیده بودند نزدیك صبح اذان مؤذن آنها را بیدار کرد و در آن موقع ابو علی بشاگرد خود گفت که برخیز و قدری آب از بیرون بیاور تا من بخورم . شدت سرما و تنبلی بر اطاعت و قوه محبت شاگرد غالب آمده و بنا کرد بعذر آوردن که آب سرد در این موقع شب مضر صحت است . . . ابوعلی گفت همین جا موقع جواب دادن بفلان سؤال تو است . تو که مرا تشویق به ادعای نبوت میکردی و از صمیمی ترین شاگردان من هستی در حیات من امر مرا نافرمانی میکنی و از شدت سرما میترسی و عذر میتراشی . . . حق دعوی نبوت شایسته ذات آن کسی است که پس از چندین صد سال در این شدت سرما امر او را اطاعت میکنند و در بالای بام نام او را ذکر مینمایند

بلی قدرت قوه فکر بالاتر ازاین است و اگر درست نگاه کنیم میبینیم که تمام امور امروزی عالم را چند قوه فکر اداره میکند . همه انقلابات و تبدلات عالم خواه سیاسی و خواه اقتصادی و دینی و غیره باشد همه نتیجه تلقین افکار چند نفر صاحب فکر است که بسرعت تند تر از برق دماغهای افراد بشر را استیلا و تسخیر می کنند و آنان را بکارهای گوناگون وا میدارد واین قدرت قوه فکر آن قدر قاهر است که هیئت افراد ملتهب قهرا و جبراً آن را قبول و پیروی میکنند و تمام اعمال وحرکات خودشان را موافق احکام آن میسازند . پس آیا بزرگتر ازین قوه محرك و فعالی تصور میتوان کرد و آیا از این قوهٔ قاهره در نفس خودمان و در راه صحت و سعادت خودمان نمیتوانیم استفاده کنیم ؟ بلی فن تداوی روحی ازین قوه قاهره نیز استفاده می کند و راه آن را هم بهمه نشان میدهد و هر کس را

قادر به استفاده کردن میسازد چون درین مباحث چنانکه در ابتدا گفتم اول باید خود این قوي را بشناسیم و بعد راه استفاده کردن از آنها را نشان بدهیم این است که درینجا بدین اشارهٔ اکتفا کرده بعضي از خواص قوه فکر را ذکر میکنم و در آن ضمن راه استفاده کردن ازین قوه هم تا یکدرجه اشکار خواهد شد

☆(خواص قوهٔ فکر)☆

۱ — قوهٔ فکر بوسیله مماوسه توسع و تکامل حاصل میکند

چنانکه گفتم و شما هم دیدید امواج قوهٔ فکر را حدودي نیست و همان طور که امروز ثابت شده است که هر صدائی که در جو هوا تولید میشود و ما می شنویم عبارت از امواج متحرك هواست که بگوش ما میرسد همین طور قوهٔ فکر هم تولید امواجي میکند که غیر مرئي است و مانند اشعه ایست که از دماغ ما سر میزند ولي هیچکس آنها را نمی بیند مثل اینکه در دماغ ما یك مخزن قوهٔ الکتریك است که لاینقطع نشر نور میکند و این انوار باطراف ما پراکنده میشود ولي کسي آنهارا نمي بیند مگر وقتیکه اجازه بدهیم یعني آن قوه را بوسیله زبان و یا قلم اظهار کنیم . البته یك فکر تا آن دقیقه که اظهار نشده فقط جعبه خود را یعني دماغ را منور و متموج می سازد ولي همینکه اظهار شد نسبت بقوت و قدرت خود قسمت کم یا بزرگی از محیط خود را هم بتموج و حرکت میاورد و روشن میسازد چنانکه از مثال هاي گذشته ظاهر است .

پس درجهٔ طول و بلندي و قوت امواج و یا اشعه قوهٔ فکر به نسبت درجه شدت و قوت قوهٔ فکر است چنانکه دور رفتن و بهدف خوردن یك تیر موقوف بقوت بازو و اصابت نظر تیر انداز میباشد .

این قوهٔ قاهره فکر از چه ساخته شده و منبع آن کجاست و چگونه تکامل مییابد . چنانکه مي دانیم مرکز این قوه در دماغ است و هر

کسی را خداوند از آن نصیبی بخشیده است و بخودی خود نیز تا یکدرجه نمو می کند ولی اگر بخواهیم نتایج و ثمرات مهم از آن بر داریم باید مانند سایر قوا آن را تغذیه و تقویت کنیم و مهمترین وسیله تقویت آن ممارسه است یعنی بکار انداختن خود قوهٔ فکر است . چنانکه هر یك از اعضای بدن ما بواسطه ورزش و مشق قوی تر و درشت تر می شود و نشو و نما میکند همان طور قوای باطنی و روحی ما نیز بوسیله ورزش و مشق و ممارسه یعنی تکرار واعتیاد قوت میگیرند وبزرك می شوند و البته این قوه را در هر مجری بیندازیم در آن مجری کار میکند و قدرت خود را در آن جا نشان می دهد چنانکه اگر قوهٔ فکر را در اعمال زشت و مضر بکار بیندازیم و همیشه در آن قبیل کار ها فکر کنیم قوهٔ فکر ما در آن زمینه پرورش میابد و اگر در مقاصد خیر ونیات پاك و مقدس بکار بریم ثمرات آن هم نیك و مقدس و صحت بخش خواهد شد

بدین جهت است که علمای فن تداوی روحی می گویند هرقدر درقسمت صحت و سلامت خود فکر کنیم بهمان درجه صحت و سلامت در وجود ما تولید خواهد شد یعنی قوه فکر ما اعضای فعاله بدن ما را در مجرای صحت بکار خواهد داشت و تحریك خواهد نمود و هر یك عضو شروع خواهد کرد بوظیفه خود عمل نمودن و در اندك مدت تمام چرخهای ماشین بدن وظایف خود را ادا و ایفا نموده ما را از فیض صحت کامل بهره مند خواهند ساخت

اینکه در هر زمان و حتی درین عهد نیز پارهٔ اشخاص دیده می شوند که اجسام جامد را از دور بحرکت میاورند و از جای خود تکان می دهند خود دلیل بزرگی است باین مسئله یعنی قدرت قوهٔ فکر . . . یعنی این اشخاص امواج قوه فکر خود را طوری تمرکز می دهند و روی هم جمع می کنند که مانند قوه بخار که در اینجا حبس کرده باشند مظروف خود را پاره میکنند و بیرون میجهد . این قوه نیز بر حسب ارادهٔ صاحب خود اشیاء دور را بحرکت میاورد و از جا تکان میدهد مانند قوهٔ برق و الکتریك و غیره

این اشخاص بدین کار خارق العاده موفق نمیشوند مگر در سایه تربیت وتقویت

متهادی قوه فکر و قوه اراذهٔ خود

قدرت قاهرهٔ قوهٔ فکر را در هر یك از اعمال خود و در بدن خودمان هم میتوانیم بخوبي مشاهده و درك کنیم . نه آنها همه اعمال و حرکات ما بر انگیخته قوه فکر و قوه اراده است بلکه گاهی بدون یك علت و محرك خارجي و مادي نزرگترین و شدید ترین حرکات را در بدن ما تولید میکند مثلا همه مردم بمحض خواندن یك خبر ناگوار ، و لو اینکه در اصل اساس هم نداشته باشد ، غمگین و مکدر میشوند یعنی این خبر بوسیله قوه فکر ما اعصاب ما را بحرکت میاورد و حتي بعضی از مردم را بحال غش میاندازد و بگریه کردن و فریاد کشیدن و دویدن و بسر و صورت زدن وادار میکند و بر عکس یك خبر خوش و امید بخش ما را خوشحال و خندان و تر و تاغ و چابك و قوی دل و بیترس میسازد و بلکه بحال وجد و طرب و رقص میاندازد . . . آیا در بین حالات گوناگون کدام قوه است که اعصاب و اعضاء و دست و پا و تمام بدن ما را بحرکت میاورد و بقدر قوه بخار و حرارت و الکتریك موجب قوت و جنبش میگردد؟ آیا جز قوه فکر غیر محسوس قوه دیگري هست ؟ نه ! . پس این قوه خالقه و قاهره و قادره بیش از آن قدرت دارد که ما تصور می کنیم و اگر آن را بکار بیندازیم چه معجزه ها که نمیتوانند نشان و چه کوههاکه ازجای تکان بدهد ! .

چنانکه گفتم وسیله تربیت و تقویت این قوه قادره عبارت از مداومت و ممارسه یعني تکرار و مشق کردن وعادت و ملکه نمودن است .

ازینرو باید شما هم ازین دقیقه قوهٔ فکر خودتان را تقویت کنید یعني آن را تمرکز دهید و فقط در صحت و شفا و خوشحالی و مسرت و قوت فکر کنید و ابدا خیالهای ضعف و ناخوشي و ناتواني و بیحسي و بیحرکتی را بفکر خودتان راه ندهید بلکه همیشه فکر خودتان را در مجرای دیگر بکار بیندازید و هر گونه ضعف و سستي و مرض را هم داشته باشید بکلي فراموش کنید و انکار نمائید آنوقت خواهید دید که این فکر تازه بهراندازه

که ترقی کنند و راسخ تر شود یك قوت تازه در بدن شما تولید خواهد کرد و مثل اینکه تمام اعضای شما متحاد با در زیر تاثیر جریان قوه الکتریك افتاده است بی اختیار میل مفرط بحرکت و جنبش و قیام و کردش پیدا خواهید کرد و از اثرات این قوه خود تان نیز بحیرت و تعجب خواهید افتاد

در اروپا از چند سال باین طرف یك جمعیت مذهبی باسم «عیسویت فنی» و یا فن عیسویت تاسیس یافته که عقاید مذهبی را باحقایق فنی و فق ومطابقت داده مدعی است که بوسیله دعا و خلوص نیت هر فرد خود را بمقام عیسی می تواند برساند و نه تنها خود را از هر گونه أمراض و درد و رنج شفا می دهد بلکه مانند عیسی بن مریم مظهر اعجاز میکردد و دیگران را نیز شفا می بخشد. یکی از قوانین و عقاید اساسی این فرقه این است که أساساً مرض وناپاکی و گناه وجود ندارد زیرا خدای متعال خود بری و منزه ازین چیزها است و بندکان او هم بری هستند و هر چه هست همه از ناپاکی قلب و روح است و بمحض پاك شدن قلب و روح درد و رنج و تعب و ناخوشی و امثال آنها خود بخود زایل می کردد.

این فرقه که هزاران جمعیت ها و افراد در تمام اروپا و آمریکا دارد و تشکیلات بزرك و وسیعی را دارا میباشد أین عقاید و افکار را میپرورانند و وعظ میکنند و در واقع بسیار معجزه ها وقوع می یابد و بسیاری از اعضاء آنان از امراض گوناگون شفا میابند بدون اینکه دوائی بخورند و یا بطبیبی رجوع نمایند

این فرقه خود یك مثال خوبی است برای ما یعنی برای نشان دادن اثرات خارقه تداوی روحی و ممکن است خود آنان بکنه مسئله واقف نیستند ولی حقیقت این است که با این عقاید و افکار اولا یك قوه ایمان کامل در خود تولید مینمایند و ثانیاً قوه فکر خود را من غیر شعور تقویت میکنند و تمرکز میدهند یعنی جز بصحت و شفا بچیز دیکری فکر نمیکنند و ابداً شبهه و شکی بخود راه نمیدهند و آن وقت این دو قوهٔ خالقه روح یعنی فکر و ایمان کار خود را می کنند و اعجاز خود رانشان می دهد... دراین جا می بینید که چکونه

قوهٔ ایمان و قوه فکر لازم و ملزوم یکدیگر هستند و چگونه قوهٔ ایمان اساس تداوی روحی را تشکیل می دهد! چگونه این دو قوه همدیگر را تقویت می‌کنند و چگونه بوسیله اعتیاد و ملکه؛ این قوه‌ها قوی‌تر و نافذ تر می شوند و اثرات حیرت افزا بوجود می آورند!

۲ — قوهٔ فکر قوهٔ همجنس خود را جذب میکند و باوی امتزاج مینماید

خاصیت دوم قوهٔ قاهره فکر این است که یك فکر هر چه میخواهد باشد قوای دیگری را که از جنس خود باشد جذب میکند و یا اینکه خود را بدان قوه میرساند و با آن هم آغوش و ممزوج میگردد. این یك قانون ازلی و ابدی طبیعت است که در تمام ذرات عالم حکم او جاری است ولی ما ملتفت نیستیم و محسوس نمی بینیم لیکن اساساً همهٔ کاینات جز یك قوهٔ جذب و انجذاب چیز دیگر نیست. بعضی از این قوه ها را میتوان دید و حس کرد مثلا آب و جیوه همیشه مایل اند که خود را بهم جنس خود برسانند و قوه الکتریك که دو رشته دارد مثبت و منفی همیشه همدیگر را جذب میکنند و تا بهم نرسیده اند آن نور و قوه روشنائی که ما منتظریم حاصل نمیشود!..

در اینجاست که موثوی معنوی یك حقیقت باهری را کشف کرده و اظهار نموده است.

ذره ذره آنچه در ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست

حالا این قانون طبیعی را در معنویات و قوای روحی نیز می توانیم آشکار به بینیم و از آن استفاده ها کنیم. این مسئله را بخوبی در مسئله محبت و عداوت می توانیم پیدا کنیم چنانکه گاهی اشخاصی را می بینیم که بدون حرف زدن و سلام علیك گفتن یك حس محبت در قلب خود مان نسبت بانها حس می کنیم و گاهی هم بر عکس میشود این از این جهت است که در خواص قوای روحی ما و آن اشخاص توافقی هست و آنها همدیگر را جذب میکنند بدون آنکه ما آنها را به بینیم و حتی این جذب و انجذاب در میان اشخاصیکه

همديگر را ندیده اند و فرسخها دور هستند نیز پیدا می تواند بشود زیرا چنانکه دیدن کفتیم برای قوهٔ خلقهٔ فکر حدود زمانی و مکانی نیست و امواج اوقیانوسها و کوهها و دره ها را بکمتر از یك چشم بهم زدن طی میکند و به همجنس خود ملحق میگردد

یك مثل ظاهر دیگر که این جذب و انجذاب قوای روحی را ثابت میکند این است که کاهی در سر مسئله حسن و جمال میان مردم اختلاف واقع میشود و آنچه بنظر یکی زیبا میاید دیگری را زشت مینماید و ابجاره ها در بنخصوص سهم ضدیت و مخالفت میکنند در صورتیکه حکمت آن را نمیدانند زیرا مثلا در تماشای جمال طبیعت و یا یك شخص زیبا آنچه نظر مرا جلب و روح مرا جذب کند غیر از آن چیزی است که نظر و روح دیگری را جذب میکند چون که خواص و صفات و تمایلات قوای روحی در هر کس یکسان نیست و از این رو هر کس میکوشد که تمایلات روحی خود را میزان و مقیاس حسن و قبح قرار دهد . و نیز از این جهة است که وقتی میبینیم یك مرد یك سیرت خوب صورت به یك زن عاشق شده یا تأهل کرده است که در نظر ما وجاهت و لیاقتی ندارد تعجب میکنیم و حتی افسوس می خوریم و دیکر نمیفهمیم که قوای روحی آنها با هم ساخته و هر یك در دیکری حسنی پیدا کرده که ما آن را نمیبینیم و حس هم نمیتوانیم کنیم و بقول سعدی نمیتوانیم از دریچه چشم بچنون نکاه کنیم و بدین جهت برای ما عجیب و غریب میاید!

باری این مثلها را نمیخواهیم بیش از این طول بدهیم مقصود این است که اولا تمایلات و صفات و شدت و ضعف قوای روحی در هر کس طور دیکر است و ثانیاً این قوای روحی که قوهٔ فکر نیز یکی از مهمترین آنهاست جنس خود را جذب می کنند و باو ملحق شده بقا و دوام خود را بدان وسیله حفظ و تامین مینمایند و این خود مقتضای قانون ازلی خلقت است و تکامل انواع بشر و سایر موجودات جز بدین وسیله ممکن نیست

دو یا بحال کائنات شد هر فکر همجنس خود را جذب میکند و با آن متحد میگردد باید بخوبی فهمید و نتیجه گرفت که اگر فکر های ما یعنی امواج قوای روحی و ایـن اشعهٔ قدرت فکر که از مخزن دماغ خود بیرون میفرستیم از هر جنس باشد در محیط خود تمام امثال خود را جسته و با آنها ملحق شد قوت تازه خواهد گرفت مثلا اگر همه افکار ما متمرکز در صحت و مسرت و رضا و پاکدلی و محبت و شادمانی کنند در هر جا از این گونه قوی باشد آنها را پیدا کرده امتزاج خواهد کرد

ازین رو اینکونه قوای فکری ما قوت و توسع نموده محیط بدن و تمام اعضای ما را در زیر نفوذ خواهد گرفت و ما از یك نوع امواج زندگی بخش صحت افزا و شاد کننده محاط خواهیم شد و ازین نعمتهای الهی متنعم خواهیم گشت

بدین جهت است که گفته اند محبت کیمیای سعادت است زیرا مرد هر قدر محبت کند اثرات روحبخش آن ده مقابل شده بخودش بر میگردد و مثلا اگر شما بده نفر محبت کنید یعنی قوهٔ فکر خودتان را با محبت نسبت بایشان آمیخته قوای فکری آنرا برسانید امواج محبت ده نفر با محبت خودتان هم آغوش شده بخودتان بر میگردد و اگر صد نفر را دوست دارید صد برابر و اگر هزار نفر را محبت بخشید هزار مرتبه امواج محبت از خارج بطرف شما پرواز و جریان میکند و بدین قرار هر چه بالاتر بروید بهمان درجه بیشتر مظهر اعجاز قوهٔ محبت می شوید . . . و آیا برای کسیکه از هر طرف با هزاران امواج محبت محاط بوده باشد دیگر غم و کدورت و رنج و زحمت شدن متصور است ؟ نه ! زیرا این نوع تظاهرات دیگر بوی راه نمی یابند چونکه در میان یك قلعه محکم از انوار و امواج محبت محفوظ و مصون است ! این است سر عشق و جذبهٔ الهی که گاهی در دلهای اهل حق شعله ور شده و آنها را طوری از امواج و انوار عشق محاط کرده که سخت ترین آزار ها و شکنجه ها را حس نکرده اند و لکه آنها را نظاهرات همان عشق پنداشته و با دل سرشار از مسرت آنها را استقبال

کرده اند و گوارا و خوش دیده اند

می بینید چرا حدیث عاشق بمیان آمد چگونه قلم از دایره وظائف خود قدم بیرون نهاد و بشرح های دیگر پرداخت

غرض ما بیان کیفیت جذب و انجذاب قوای فکریه بود که چگونه چون گهر با همدیگر را جذب میکنند و یکدل و یکجهت میشوند و بقوت و قدرت خود می افزایند و سحر ها و معجزه ها نشان میدهند چنانکه در همین آن که من این سطر ها را مینویسم امواج تند سیر قوهٔ قاهرهٔ فکر من طی مسافات کرده با قوای خالقه فکر شما امتزاج میکنند با هم هم آغوش میشوند و به قدرت و قوت خود افزوده محیط بدن و تمام موجودیت شما را با انوار خود روشن و با جریانهای سیال و اکتریك مانند خود بهیجان و جنبش میآورند و یکدفعه تکان داده بشما تلقین میکنند و میگویند .

برخیز ! ای مظهر قدرت خداوندی ! این جامهٔ ضعف و سستی دیگر زیبندهٔ پیکر تو نیست . برخیز و آن را از خود دور کن و خلعت زیبای قوهٔ ایمان بقدرت خداوندی را بپوش و خود را از چشمهٔ زندگی بخش قدرت خالقه روح خود سیراب کن !

تو که امواج بی پایان قدرت خدائی اطراف ترا فرا گرفته و انوار قدرت قاهرهٔ روح بوسیله تنفس تمام ذرات بدن تو را بنور خود غرق کرده و با جریان خون قوهٔ سیالهٔ قدرت را بهمه اطراف و اکناف بدن تو میرساند ! دیگر نباید در جای خود بیحرکت بمانی !

برخیز و این کابوس ضعف و سستی را از خود دور نما و در دریای بیکران قدرت خداوندی شست و شو کن و سجده شکر بجا آور که

تو را مظهر قدرت خود ساخت و از هر گونه رنج ودرد و ناخوشی آزاد نمود.

آری جلوهٔ قدرت خدائی بیش از این هاست و نسبت به ظرفیت هر فرد در چشم او نمایش می دهد . و اگر امروز در وجود شما تظاهری ظاهر سازد جای حیرت نیست و بلکه اگر اثری از آن را حس نکنید مایهٔ تعجب باید شود

شخص مدقق هر قدر اساس این همه معجزات و سحر ها را که در عالم طب و شفا یابی از امراض جسمانی و روحانی از روز اول اظهور رسیده تدقیق کند بالاخره بدین حقیقت خواهد رسید که منبع و محور و محرك همهٔ اینها قوهٔ ایمان و قوه فکر بوده است و چون مردم مؤثر حقیقی را ندیده و کشف نکرده اند این است که نسبت شفا و معجزه ها را بچیز های دیگر و باشخاص دیگر داده اند و اصلا نتوانسته اند درك کنند که این منبع قدرت وحیات درنفس خودشان بوده است نه در خارج . . . .

گمان می کنم حالا خودتان بخوبی می فهمید معنی آن را که سابقاً گفتیم که شفای شما در دست خودتان است وبدون دسپاری یك طبیب و یك دوا شفا خواهید یافت

آری حالا حقیقت را خودتان درك می کنید منتها باید اگر ادنی شبهه ای عارض شود بقوت ایمان و اعتماد خودتان آن را رفع کنید و یقین نمائید که در صحنه قدرت خداوندی چیز محال صورت امکان نمی پذیرد .

مجملاً نتیجه ای که ازین دو مشروحه باید گرفت اینست که اولا اعتماد کامل و ایمان لا یتزلزل بقدرت قاهرهٔ خداوند و بقدرت خالقهٔ روح انسانی باید داشته باشید و بهیچ وجه کمترین شبههٔ را بخود راه نباید بدهید و ثانیاً قدرت محرکه و فعالهٔ و سیاله قوه فکر که شعاعی از اشعه روح است ایمان آورده و عقیدهٔ راسخ داشته باشید ثالثاً تمام قوای فکری خودتان را صحت و سلامت و حرکت و گردش و تفرج و سیاحت منعطف بسازید یعنی همیشه فکر و یقین کنید که شما صحت کامل دارید و قادر بحرکت هستید و اگر فی المثل

مریض بستری هستید ؛ دارید در فلان جا گردش می نمائید و بفلان شهر سیاحت و سفر کرده و می کنید و اسب سواری و ژیمناستیك و فوتبال بازی می نمائید ...

همیشه در پیش چشم خود تان این اعمال را مانند پردهٔ فیلم سینما بگذرانید وجز این ها هیچ چیزدیگرفکر نکنیدوهیچ چیزدیگر نگذارید جلوچشمتان بیاید

اگر چه هنوز قبل از شرح کامل از تمام قوای خالقهٔ روح ترتیبات مراتب و دستور العمل مخصوص را برای مداومت و عمل کردن نخواهم نوشت ولی این چند اشاره که کردم برای این است که از حالا زمینهٔ را حاضر کنند و اثرات آن قوهٔ ایمان واعتماد شما را قوت دهد تانتایج دیگر سریعتر وتندتر بظهور برسد

در مبحث آیندهٔ قوهٔ خیال را که آن هم نوعی از قوهٔ فکر است ولی بعضی صفات مخصوص و اثرات مهم دارد تدقیق خواهید نمود و روزبروز اثرات همین مطالب و ایضاحات را خودتان حس و درك خواهید کرد واگر هم نتایج سریع و فوری نبخشد یقیناً یك بهبودی و خوشحالی و فرح را تولید کرده قوهٔ ایمان و اعتماد شما را آماده و حاضر بقبول قدرت خالقهٔ این قوی خواهد ساخت و آن وقت اثرات آنها سریعتر و تندتر بظهور خواهد رسید و هر گونه شك و شبهه را زایل خواهد کرد و آن دقیقه که بدین نعمت یعنی از الهٔ شك و ریب نایل شدید زنجیر های مرض و ضعف و بیحالی را پاره خواهید کرد و از کار بردن سایر تدابیر و اعمال بی احتیاج خواهید شد .

یقیناً تا کنون انقلابی در طرز تفکر و ایمان شما بعمل آمده باشد و در مزاج و صحت خودتان اثراتی و تبدلاتی حس کرده اید

و این خود دلیل بر قوت گرفتن قوهٔ ایمان و بکار افتادن قوای دیگر روحی است و هر چه مداومت و استقامت ورزید بهمان درجه زودتر و یقین تر بمقصد خواهید رسید وروزبروز از هر جهت حالتان بهتر خواهد شد و بجهان تازهٔ که در آن اثری از بیماری و درد و رنج نیست قدم خواهید گذاشت و در جلو تجلیات قدرت خداوندی و انجار های قدرت روح خودتان سجدهٔ شکر بجا خواهید آورد .

قوه خیال و شعور باطنی

(۲)

با این مبحث یك پردهٔ دیگر از روی اسرار طبیعت و قوای خالقه روح برداشته می شود و شما هم بمنبع فیض و قدرت الهی یکقدم نزدیکتر میشوید

اگر مطالب مباحث گذشته را بدقت خوانده و فهمیده باشید یقیناً قوه فهم و ادراك شما توسع و انبساط پیدا کرده است و مطالب آتیه را هم باسانی و ذوق و لذت تمام درك و هضم خواهید کرد

چنانکه در مبحث گذشته گفتم قوه خیال نیز در اصل جز قوهٔ فکر چیز دیگر نیست یعنی اساس و مبنای قوهٔ خیال همان قوه فکر است ولی چون در شکل و تأثیرات و در شرایط تقویت قدری فرق دارد لهذا این را جداگانه باید شرح دهم .

قوهٔ خیال که آنرا قوه وهم نیز گویند و بفرانسه کلمهٔ «ایماژیناسیون» را معادل آن میتوانند گرفت قوه ایست که از قوهٔ فکر ما منشعب می شود و فرقش با او این است که قوه فکر یك شعاع مستقیم خالص و بی زیور و آرایشی است که از روح ما سر میزند در صورتیکه قوه خیال همان قوه فکر است بعلاوه بعضی زینت ها و زیور ها که با و میبندیم و این را با دو مثال توضیح خواهیم داد

البته دیده اید که نقاشان وقتیکه میخواهند پیکر یك آدم یا یك حیوان و یا تصویر یك منظره و یك بنا را بکشند ابتدا با قلم سیاه خطوط اساسی یعنی کردهٔ آن را روی کاغذ میکشند و حدود آن را معین و میزان بزرگی و کوچکی و خطوط افقی عمودی و غیره آنها را ترسیم میکنند و سپس بجزئیات آن و رنك و روغن زدن آن میپردازند و وقتیکه ما یك تابلوی زیبا و دلکزین و حیرت بخش را تمام میکنیم دیگر ما آن خطوط اساسی

یعني کردهٔ اولیرا نمی بینیم بلکه تکمیل شده و آراسته شده و رنك و روغن دیده ان را میبینیم در صورتیکه مبتدیان ها همان کرده ساده و سیاه قلم بوده است .

همین طور است رابطه میان قوه فکر و قوه خیال یعنی فکر آن کرده اساسی و ساده و بی آرایش شعاع روحی است و خیال آن تابلوي روحبخش و دلچسب و چشم خیره کن که اغلب حواس ما را جذب و محفوظ و مشغول میسازد .. ازینرو میتوان گفت که هر خیال یك فکر را در بر دارد وهر فکر را بشکل و لباس یك خیال میتوان در آورد

و نیز البته میدانید که برای مردم بیعلم و بی بصیرت یك کرده سیاه قلم ساده یك پرده نقاشي چندان قیمت ندارد و چندان حیرت انگیز و جالب نظر و فرح بخش و فوق العادهٔ نیست چونکه زینت و آرایش و رنك ندارد وحواس ظاهری آنان را جذب نمیکند ولی همان پردهٔ سیاه قلم ساده در نظر یك صنعت شناس حقیقت بین ارزش بزرك دارد و از روی همان کرده . قوت قلم . وسعت ذهن و قدرت تصویر نقاش را میزان خواهد گرفت

همین طور است در معنویات و قواي روحی فکر های ساده و بی آرایش و بیرونق چندان مصدر التفات و جالب توجه مردم عوام نمیشود و براي این لازم است که آنها را بشکل خیال درآورد یعني باانواع لباسهاي رنگارنك وچشم خیره کن وجاذب آرایش داد تاعوام آنها را بپذیرند و مجذوب شوند وچون در روي زمین اکثریت با مردم عوام و بی بصیرت و سطحی است بدین جهت قوهٔ خیال بیش تر از قوه فکر نفوذ دارد وبلکه اگر بدقت نگاه کنید مقدورات مردم را فقط قوه خیال خود و دیگران اداره می کند ! . . وواقعاً اگر قوه خیال نبود میتوان گفت که بشر زنده نمیتوانست بماند !

و نیز چنانکه بچه ها در حین خریدن لباس و یا ساز بچه و یا کتاب و هر چیز دیگر اصلا و ابداً ملتفت نمیشوند و دقت نمیکنند که بدانند آنها بادوام است یا بیدوام از چه ساخته شده است و مفید است یا مضر و برای سن او مناسب است یا نه و فقط رنك و بزرگي و چکونکی ظاهری آنها را نگاه میکنند و

مجذوب رنك و شكل ظاهری میشوند همانطور در معنویات مردم عوام فقط پیرو تأثیرات و نفوذ های ظاهری میشوند و تنها این اشکال مختلف و مذبذب و با حشمت در نظر آنها قیمت و قدرت دارد

بر حسب همین حکمت است که در ادیان و مذاهب عالم عادات و رسوم عجیب و غریب که اساساً هیچ ربطی بقوانین دین ندارد رواج گرفته و میگیرد و اوهام و خرافات بیش تر از احکام مذاهب نفوذ دارد و اصلا در میان مردم عوام همین اشکال و حرکات و عادات و رسوم و خرافات دین شمرده میشود و بدین جهت از میان برداشتن این ها در نظر او از میان برداشتن دین است و بعینه شبیه است باین که دو پرده نقاشی یکی سیاه قلم الردست چیرهٔ یك استاد ماهر و یکی دیگر یك پرده درخشان رنگین ولی بی تناسب را جلو چشم یك مرد عوام بگذارید و به پرسید کدام یکی بهتر است حتماً آن دومی را خواهد پسندید و همچنین اگر عصاره یك سیب را درست کرده پیش او بگذارید و بگوئید این سیب است و خاصیت و طعم او را هم دارد باور نخواهد کرد زیرا او سیب را فقط با شکل و رنك و بزرگی مخصوص شناخته است ! خلاصه قوه خیال و تصور غذای روحی و زمامدار مقدرات اکثریت نوع بشر است

همینطور است در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره که قوه فکر یعنی احکام اساسی و حقیقی در نظر مردم قیمت ندارد و فقط اوا شکال خیالی و ظاهری را می پرستند و از این رو نه تنها در مذهب بلکه در شئون زندگی او پیروی از قوهٔ خیال می کند نه از فکر و حقیقت او بلباس و شکل اهمیت می دهد نه بمعرفت وبصیرت او از قوه ظاهری و محسوس میترسد نه از قوه معنوی او عادات و رسوم ظاهری را میپرستد نه احکام و قوانین معنوی را ! خلاصه او فریفته اوهام و خیال است وبس.

باری سخن در این موضوع بدرازی کشید. غرض نشان دادن فرق میان قوه فکر و قوه خیال بود و گمان میکنم از این چند سطر ثابت شد که اولا هسته وجوهر هر خیال ، قوه فکر است و ثانیاً هر فکر را که بخواهیم زود تر انتشار بیابد و پذیرفته شود باید با لباس خیال آن را ملبس کنیم و ثالثا هنوز در قرن بیستم

امروزی صدی نود و نه اعمال و حرکات مقدرات مردم روی زمین را قوه خیال اداره میکند

بچها و ملتهای وحشی بهترین نمونهٔ هستند برای قدرت و نفوذ قوهٔ خیال چونکه قوهٔ ادراك و شعور و محاکمه و تعقل در آنها چندان قوت ندارد و اینها همیشه فریفتهٔ شکل و رنك و صفات خارق العاده هستند و میتوان گفت که همواره سطح را میبینند و عمق و حقیقت را درك نمیکنند و اکثریت بشر در این خصوص بچه است

پس از این مقدمه که تعریف قوهٔ خیال و فرق آن را باقوه فکر برای ما نشان داد باید ببینیم که این قوه خیال در صفحه زندگی شخصی ما چه نفوذی دارد و در تکامل قوای معنوی و دماغی چه مقامیرا دارا میباشد

و از نقطه نظر تداوی روحی چه قیمتی ان باید داد و چه خدمتی از آن منتظر توان شد

نفوذ و اهمیت قوهٔ خیال در تداوی امراض بیش از آن است که ما تصور می توانیم کنیم . امروز ثابت شده است که صدی پنجاه و بلکه بیشتر ازامراض محصول ضعف قوای روحی است که آن هم نتیجهٔ قوهٔ خیال می باشد و چنانکه این امراض نتیجه خیال است بواسطه خود قوهٔ خیال نیز رفع میتواند بشود

« کوئه » دانشمند فرانسوی ازین راه داخل شده و فقط بوسیله استعمال قوهٔ خیال یعنی « ایمژیناسیون » بسیاری از امراض گوناگون را شفا داده یعنی تداوی آنها را بوسیله قوهٔ خیال بخود مرضی یاد داده و می دهد تا بدون دوا و طبیب خودشان بتداوی خود بپردازند و نتیجه هائیکه تا کنون گرفته و میگیرد واقعاً حیرت افزاست و انقلاب بزرگی در عالم طب بوجود آورده است چنانکه تفصیل آن را ذیلا خواهیم دید

این شخص دانشمند خودش نه طبیب است و نه دکتر ونه پروفسور بلکه سابقاً یك دوا فروش بوده و با فن تنویم « هیپنوتیزم » مشغول بوده است ولی بیست سال تمام مشغول تجربیات و تدقیقات بود و بالاخره چند قاعده اساسی

که قوهٔ خیال و اراده انسانی را اداره میکنند کشف کرده و شرایط کار انداختن و فایده بردن از آنهارا هم پیدا نموده بوسیله آنها درعرض چند سال به تداوی چندین هزار مرضی موفق گردیده و امروز در اغلب ممالک اروپا باسم او انجمن ها و جمعیت ها تاسیس گردیده و بسیاری از اطباء به نزد او رفته ترتیب تداوی او را یاد گرفته در مرضای خود بکار می اندازند و چندین کتاب در باره او و دستور تداوی او نوشته و ترجمه کرده اند

در ینجا لازم میدانیم که پیش از شرح اثرات قوهٔ خیال در اوضاع روحی و مزاجی و در مقدرات نوع بشر در باره کشفیات و دستور های این مرد معجز نما توضیحات کافی بدهیم

(مسیو کوئه وکشفیات)

و تداوي او

مسیو کوئه در ضمن تجربه های چند ساله ملتفت این نکته شده است که چنانچه در عالم خارجی و در امور روزانه زندگی قوهٔ خیال مصدر بعضی اثرات و نتایج می شود و این اثرات و نتایج نسبت بچگونگی آن خیال یا بد و یا خوب هستند. در اوضاع روحی و مزاجی مردم نیز همان نفوذ و تاثیرات را دارد و اغلب نا خوشیها محصول قوه خیال است و اغلب شفا ها هم باز نتیجه قوهٔ خیال میباشد اگر مطالب صفحات گذشته را در خاطر داشته باشید خواهید دید که این یك حقیقت ثابت است و چنانکه گفتیم قوهٔ خیال مشکل زینت بسته قوهٔ فکر است و اعجاز های قوهٔ فکر را هم از نظر گذرانیدیم و نیز در صفحه های آینده نیز مثالهای متعدد از نفوذ و قدرت قوهٔ خیال خواهیم داد

مسیو کوئه از آنجا که با عملیات هیپنوتیزم یعنی تنویم اشتغال داشته است در ضمن این عملیات دیده است که در واقع هر چه از هیپنوتیزم نتیجه گرفته می شود همه از قدرت قوهٔ خیال شخصی معمول یعنی کسیکه او را تنویم کرده است سر می زند و در حقیقت قدرت و معجزه ها در شخص تنویم کننده نیست بلکه در قوهٔ

خيال شخص تنويم شده يعني معمول است

البته مي دانيد وقتيكه يك منوم شخصي را خوابانيد يعني با يكي از وسايل معموله تنويم كه عبارت از نگاه كردن بچشم و يا نشان دادن يك نور قوي و نصب كردن چشم معمول بدان و يا با تلقينات شفاهي و حركت دادن دستها و غيره ميباشد شخصي را بخواب مصنوعي انداخت در ظرف اين حال و اين خواب مصنوعي هر چه بشخص معمول بگويند اولا باور مي كند و ثانياً بدان عمل مينمايد مثلا اگر كاغذي بدستش داده بگويد كه اين ميوه است آن را ميوه ميبيند و ميخورد و اگر بگويد كه فلان آوازه را بخوان ميخواند و يا فلان كار را بكن ميكند يعني هر چه تصور ميشود

بشرطيكه مخالف اخلاق و طبيعت و حسيات او نباشد

بطور قطع بعمل خواهد آورد و اين اعمال را نه تنها در همان مجلس بلكه در هر ساعت و هر روز و هر ماه و حتي هر سال كه معين كند بدون تخلف در آن مدت و دقيقه معين اجري خواهد كرد و تا آن دقيقه ابداً در اوضاع و اطوار او علايمي و انحرافي و تغييراتي روي نخواهد داد و البته تفصيلات اين ها را خود شان ميدانيد

مسيو كوته در تجربيات خود كشف كرده است كه صورت گرفتن اين حال عجيب يعني كار گر شدن اين كونه تلقينات و اوامر در نفس شخص معمول و مجبور شدن او باجري آنها از بين چه ناشي است كه درين حال خواب مصنوعي چنانكه همه ميدانند **شعور ظاهري** يعني

عقل و ادراك و اراده معمولي

شخص معمول بكنار رفته و تنها شعور باطني او بيدار ميماند چنانكه در خواب هاي معمولي هم همين طور است و درين حال نيز تنها شعور باطني بيدار است و اين شعور هم چنانكه بعد ها خواهيم ديد اولا هر چه باو تلقين شود مانند شيشه عكاسي و يا صفحه گرامافون

فوری و بدون تخلف قبول میکند و ثانیاً آن اوامر را که داده شده در موقعش پس میدهد یعنی اجرا میکند چنانکه صفحه گرامافون صداهارا وشیشه عکاسی هم عکس هارادوباره پس میدهد ودرین صورت هیچ فرق ندارد که آن چه ما تلقین میکنیم و امر میدهیم چیز مفید یامضر باشد آن شعور باطنی که محروم ازقوه تعقل وادراك وارادهٔ است اطاعت خواهد کردوانجام خواهد داد بعینه مانند همان شیشه عکاسی وصفحه گرامافون که از خود ارادهٔ ندارد وهرچه باآنها نشان داده شود گرفته نگاه میدارند ودرموقعش پس میدهند

ازین تدقیقات و تجربیات این نتیجه گرفته میشود که اولاً ما یك شعور باطنی داریم که قدرت آن کمتر از قدرت شعور ظاهری نیست و ثانیاً این شعور باطنی غالباً وقتی بکار میافتد که شعور ظاهری بیرون نرفته باشد یعنی در حال خواب خواهٔ حقیقی باشد و خواه مصنوعی و ثالثاً این شعور باطنی بقدر یك بچه کوچك مطیع صرف است و هر چه باو امر شود بدون چون و چرا خواهد کرد و رابعاً حصول و یا سرمایه این شعور باطنی قوهٔ خیال است چنانکه حصول شعور باطنی عقل و اراده است و بدین جهت است که اشخاصیکه قوهٔ عقل و اراده قوی دارند دیرتر و سخت تر تنویم میشوند زیرا شعور ظاهری آنها به آسانی بیرون نمیرود تا شعور باطنی جای آن را بگیرد و نیز بهمین جهت کسی را بر خلاف اراده او نمیتوان تنویم کرد زیرا تا اراده در جای خود باقیست شعور باطنی راه ندارد و نمایش نمیتواند بدهد و این خود دلیل بزرگی است بر اینکه هر قدرت ومعجزه ایکه در تنویم هست درخود شخص معمول است یعنی در قبول کردن و باور نمودن و اعتماد کردن او ست و بعبارت دیگر منبع این قدرت و معجزات تنویم شعور باطنی و قوهٔ خیال شخص معمول است و شخص تنویم کننده جز آلات و راهنما و معلم چیز دیگر نیست و بعینه بمنزله عکاس و خواننده صفحه گرامافون است که اعمال آنها با اینکه اهمیت و قیمت دارد شرط اساسی نیست بلکه قدرت در استعداد شیشه عکاسی و در صفحه گرامافون است که آن عکسها و صداها را جذب و قبول میکنند و نگاه میدارند

حالا که تا اینجا رسیدیم لازم است پیش از تمام کردن سخن خود در نتایج کشفیات و نظریات مسیو کوئه چند کلمه در باره شعور باطنی که واقعاً یك قوهٔ اسرار انگیز است بگوئیم

شعور باطنی که آن را بزبان فرانسه «ان کونسیان» یعنی غیرمدرك و یا «سوب کونسیان» یعنی مدرك تحتانی «شعور تحتانی» میگویند و درمقابل شعور مدرك و شعور فوقانی میگیرند قوه ایست اسرار آمیز که هنوز ماهیت و وظایف وکیفیت کار کردن آن بخوبی معلوم نیست و در حقیقت مانند دریائی است که هیچکس از قعر آن خبر ندارد ولی گاه گاه امواج خروشان و طوفان ها و یا جرئت و جسارت پارهٔ غواص ها پاره صدفها و اجسام غریب کوناکون از قعر آن بیرون میریزند و یا در می آورند

و آن چه در خصوص اشکال و تشکیلات قعر این دریا می دانیم منحصر باطلاعات این چند غواص که چند متر از قعر آن را آورده اند می باشد و یا از تدقیق این چند قطعه صدف و غیره که بدست آمده است استنباط و استخراج میکنیم

با وجود این باین معلومات و چیز که بدان دسترس شده ایم بسیار حیرت آور است و چندین قوانین روحی از آن استخراج کرده اند که تجربیات روز بروز صحت آنها را ثابت می کند و پرده از روی اسرار این قوه خدائیه روحی بر میدارد و ما را در جلو تجلی قدرت خداوندی امر بزانو زدن و اعتراف کردن بعجز و ضعف خود مینماید

از آثار تیکه این قوه باطنی سر میزند و آنها را با تجربه ها و مشاهدات میتوان تحقیق کرد خواص ذیل را در کیفیت و عملیات شعور باطنی کشف کرده اند

۱ — شعور باطني مخزن محفوظات است يعني هر چه بواسطه حواس پنجگانه از خارج و داخل بدن ما بمركز دماغ ما ميرسد آنها را گرفته حفظ ميكند و بدين هم اكتفا كرده هر چه را هم قواى باطنى ما يعني قوه تفكر وتخيل ما از خود درست ميكند آنها را هم گرفته نگاه ميدارد و اين كار از روز ولادت شروع شده تا روز مرگ دوام ميكند و حتي بعضي را عقيده بر اين است كه اين محفوظات توارث هم ميكند يعني محفوظات اجداد باولاد هم ميرسد . ازاين محفوظات چنانكه در ابتدا تصور ميشود بقدر ذرهٔ تلف نميشود و بر عكس هر چه را ميبينيم و يا ميشنويم و يا حواس ديگر حس ميكنيم بدون آنكه خود ما ملتفت آن بشويم اين قوه همه آنها را ميگيرد و نگاه ميدارد مثلا وقتي كه در يك مجلس چند نفر صحبت ميكنند با اينكه ما مشغول صحبت كردن بايك نفر هستيم و ملتفت صحبت ديگران نيستيم اما صدا و كلمات آنها داخل گوش ما ميشود ولى چون وقت ما مصروف بصحبت خود ما ن است آن كلمات درمغز ما توليد اثر نميكند و صحبت ما را با صحبت هاي ديگران مخلوط نميسازد اما در همين صورت نيز قوهٔ شعور باطنى ما آن حرفها و كلمات ديگران را هم گرفته در جاى مخصوص خود نگاه ميدارد . هم چنين مشهودات چشم و ساير حواس ما ازجزء و كل همهٔ تا كوچكترين وضعيف ترين احساسات در آنجا محفوظ ميماند مثل اينكه شعور باطني ما همان لوح محفوظ علماي اسلام است و يا كتاب مبين كه از رطب ويابس هر چه در عالم موجودات و داخل دايره ادراكات ماست در آن جا ثبت و ضبط شده و ميشود

چنانكه گفتم شعور باطنى بحفظ كردن محصولات وتاثيرات حواس ظاهري ما اكتفا نميكند بلكه معمولات و محصولات قواى باطني ما را هم حفظ ميكند مثلا وقتى كه اختيار خود را بدست قوه خيال داده چند دقيقه چيزهاي عجيب وغريب و محال را كه درعالم خارجى اساسا وجود ندارد تخيل ميكنيد و از جلو چشمتان ميگذرانيد يعنى درعالم خيال سير ميكنيد و انواع تصورات و

تصورات خنده ناك و غريب را تخيل مينمائيد و پس از چند دقيقه بخود می آئيد و می خنديد و تعجب ميكنيد و مشغول كارهاى معمولى شده تمام آن همه تخيلات و تصورات را فراموش می كنيد . . . اما خبر نداريد كه شعور باطنى شما همهٔ آن صورت ها و شكلها وتصويرهاى عجيب و غريب را با تمام رنك و روغن اصلى خود در مخزن خود اكاهدا شته است مثل اينكه يكنفاد مى بوده و بعضى اسباب و اجناس كهنه و تاريخى كه امروز بنظر ما مضحك ميايد بدست او داده شده كه برده آنها را در ته صندوقى بيندازد تا محفوظ بماند .

بهترين دليل مقنع اين مسئله همانامسئله روياست كه در رؤيا چيزهائى را ميبينيم و ميشنويم و حس ميكنيم كه ابداً مناسبت با محفوظات ظاهرى و اشتغالات روزانهٔ ما ندارد و هرگز نميتوانيم قبول كنيم كه آنها را در خارج ديده ودرك كرده ايم ولى نميدانيم كه بدون خبرشدن ما هرچه حواس ظاهرى ما ازخارج اخذ وهرچه حواس باطنى ما در داخل جمع كرده همه را شعور باطنى ما با كمال دقت و مواظبت جمع آورى كرده و حفظ نموده و در حال رويا با تحويل ميدهد و حتى چيزهائيرا كه چندين سال است اتفاق افتاده و بكلى فراموش شده پيش چشم ما ميآورد و زنده ميكند يعنى لوح محفوظ زندگانى ما را بدست خود ما ميدهد

ازين رو ميتوان گفت كه اگر آلتى مثلا اختراع ميشد كه ازروز ولادت بچه تمام محسوسات و تخيلات او را ثبت و حفظ ميكرد و مثلا بترتيب القيب آنها را ضبط مينمود آن وقت حكمت همه خوانهاى آن بچه را از روى آن القيب و آن گنف الا بات ميتوانستيم پيدا كنيم

خود شعور باطنى عبارت از همين القباست ولى هنوز اترا كسى بدرستى نتوانسته است بخواند . در تركيب و تشكيل رؤياها اولا وجود محسوسات ما ثانياً وجود تخيلات ما ثالثاً علاوه براين خود قوهٔ شعور باطنى در مزج و مخلوط كردن آنها بهم وتوليد شكلهاى تازه كمك ميكند و اين هم يكى از عمليات شعور باطنى است كه چگونگى آن هنوز بخوبى معلوم نيست ونيز شعور باطنى ما استعداد ديگرى هم دارد كه عبارت از درك كردن حوادث آتيه است كه در بعضى از رؤيا ها حاصل ميشود و اينرا نميتوان كهانت

که محصول مزوج و ترکیب محسوسات و تخیلات موجودهٔ ماست و این یکی از مسائل است که هنوز بکشف آن فایز نشده ، مگر اینکه بگوئیم چنانکه افلاطون گفته و علمای اسلام هم قبول کرده اند که یک عالم دیگری موجود است باسم عالم مثال که هر چه هر عالم تا که عالم صورت است حادث شده و خواهد شد در آنجا ثبت و مضبوط است و روح ما که مربوط بدان عالم و با آن آشناست کافی تصاویر حوادث آتیه را می بیند و بوسیله شعور باطنی ما که مانند لوح محفوظ است آن تصاویر را دو باره در رویا برای ما نشان میدهد .

این موضوع بسیار مهم و وسیع است و در اینجا جای بیش از این در آن باب اطناب نیست غرض عمده نشان دادن این بود که **شعور باطنی ما خزن محفوظات یعنی لوح محفوظ ما است** و در حقیقت مانند دریائی است که هر چه در او افتاده و یا در قعر او روئیده و حاصل شده همه را نگاه داشته است و در مواقع مخصوص آنها را نشان میدهد ؟

۲ — خاصیت دوم شعور باطنی این است که این قوه استقلال واستعداد مخصوص در اجرای وظائف موضوعه خود دارد و اگر چه چنین میباید که تابع شعور ظاهری یعنی قوه عاقله و اراده ما نیست اما در حقیقت این طور نیست

در واقع خیلی غریب است که شعور باطنی چنانکه گفتیم در غیاب شعور ظاهری بکار میاید و ظاهر میشود یعنی در حالتی قدم بعرصه ظهور میگذارد و خود نمائی میکند

که ما از آثار شعور ظاهری محروم هستیم مانند خواب و غیره پس در صورت که شعور ظاهری ما گاهی قاصر و معطل ساده تر ظاهراً شعور و ادراک و اراده نداریم شعور باطنی ما هم استقلال و نقشی بنقشه نباید داشته باشد ؟ ولی چنین است (لیکن باید فهمید که ما هیچ گونه از شعور ظاهری و ادراک و اراده محروم نمیباشیم مگر در بعضها و در امر نیکه موجب انزال بکلی شعور باشد) و چنانکه قبلاً می بینیم گاهیکه شعور ظاهری مشغول کار است شعور باطنی ما هم بالاستقلال مشغول کار دیگر است مثلاً وقتیکه یک

چیزیرا میخواهیم بیاد خودمان بیندازیم و نمیافتد و هر قدر قوهٔ اراده و تخطر خودرا بزحمت میاندازیم و حرکات مختلف بجا میاوریم باز بیادمان نمی‌افتد بالاخره مأیوس شده بحال خود میگذاریم و بکارهای دیگر مشغول میشویم ... پس از چند ساعت یاچند دقیقه و یاچند روز آن چیز یکدفعه و فوری خود بخود بیاد ما می‌افتدومارا بخنده و تعجب میاندازد آیا درینحال چه اتفاق افتاده و در دماغ ما چه عملیاتی بعمل آمده است. درین مواقع قوهٔ شعور باطنی ما که مخزن محفوظات است همینکه دید شعور ظاهری ما محتاج فلان چیز محفوظ است مشغول تجسس شده و در زوایای مخزن خود به جستجوی آن چیز میپردازد و در صورتیکه شعور ظاهری از قوهٔ خود مایوس شده و پی کار خود رفته است

یکدفعهٔ شعور باطنی ما آن چیزرا پیدا کرده جلو شعور ظاهری میگذارد و ما راغرق حیرت و تعجب میسازد باین مثال میرساند که شعور ظاهری واراده ما نفوذی در شعور باطنی دارد واینرا بعد ها مفصلا خواهیم شرح داد و شعور باطنی ما هم دراجرای وظایف خود آنقدر ساعی است که یکدفعه امریرا که کرفت و لوابنکه آن امر دیگر محل احتیاج نباشد او مستقلا آن را بجا آورده بدان عمل میکند.

یك مثال دیکر روشن ترهم این است که می بینم هر وقت درحین خوابیدن خود بخود عزم میکنیم وتصمیم مکیریم که در فلان ساعت شب باید بیدار شویم بدون انحراف در همان ساعت بیدار میشویم این کارراغلب مردم میکنند و در ایران در کتب دعا مسطور است که هر کس وقت خواب چند بار آیه وما انا الا بشر مثلکم یوحی الی را بخواند در هر ساعت بخواهد در آن وقت بیدار میشود

این مسئله هیچ شبهه وشك بداردو من خودم در ایام صباوت بهمین ترتیب رفتار میکردم. حالا کسانیکه به اسرار فنون روحی اطلاع دارند می فهمند که این حال چکونه صورت می بندد. هر پنجا قوهٔ اراده و شعور باطنی ما کار میکنند یعنی اراده ما امر می کند و شعور باطنی آن را بدون تحریف بعمل میاورد

و در خواندن فلان دعا وياآرزو كردن و تصميم كرفتن بكنوع قوه اراده متدرج است و بحدس اينكه اين قوه بشعور باطني ما آرزوي ما را تبليغ ميكنه او هم بدون معطلي در وقت مخصوص بعمل ميآورد ازين مثال هم معلوم ميشود كه اولا شعور باطني بهمان درجه شعور ظاهري ما قوي است و ثانياً بهمان درجه مدرك است (با اينكهٔ اسم او را غير مدرك كذاشته اند) زيرا مي بينيم مثل اينكه ساعتي در كونهٔ شعور باطني ما كذاشته اند و او هميشه مواظب حركت آن است و همينكه سر ساعت معين رسيد مثل ساعت زنك مي زند و ما را بيدار ميكند و در حقيقت اين مسئله يكي از عجايب و غرايب حالات شعور باطني ماست كه زمان را هم ادراك ميكند

علاوه بر اينها چنانكه در مسئله رويا ديديم آن همه كار ها و تصورات كوناكون كه از حدود زمان و مكان خارج است و شعور باطني ما آنها را بجا ميآورد يعني نقشي ميكنند و حركت مي دهد خود دليل قطعي است بر اين كه شعور باطني ما نيز در مواقع مخصوص بالاستقلال و بدون تابع شدن بأوامر و تفتيش شعور ظاهري ما حركت و كار مي كند و اين حركت و اعمال نو با يك سرعتي كه هنوز هيچ احدي براي آن تعيين نميتوانست نمود بعمل مي آيد ازروي تجربه ثابت شده كه خواب هاي مفصل كه اكثر شرح آن داده شود يك كتاب بزرك مي شود در عرض يك يا دو ثانيه بظهور رسيده است كه امكان آن در حال بيداري بوسيله قوه فكر محال است !

۳ — خاصيت سيم شعور باطني ما اين است كه بعضها كاهي بالاستقلال كار ميكند بلكه كاهي بر قوهٔ اراده و شعور ظاهري ما هم غلب ميابد چنانكهٔ مي بينيم

۱ — در اغلب مردم كه قوهٔ ارادهٔ و شعور ظاهري چندان قوي نيست شعور باطني خود را بجاي آنها كذاشته مشغول امر و نهي مي شود و مي بينيم كه اين قبيل اشخاص بيشتر تابع خيالات وتصورات هستند مانند بچه ها و اقوام سفيده و بي علم و وحشي كه هنوز بدرجه تمدن نرسيده اند — درين افراد

قواي تعقل و محاكمه و ادراك چندان قوي نيست

تقريباً تمام اعمال و حركات آنها را قوهٔ خيال و شعور باطني و شعور حيواني اداره ميكند و از اين جهت خرافات و اوهام و طلسمات و عقايد باطله و رسوم و عادات عجيب و غريب آنهارا مجذوب ومفتون ميسازد و غذاي روحي ومعنوي آنها ميكردد .

۲ــ اشخاص متوقي وصاحب عقل وادراك واراده قوي نيز گاهي اتفاق ميافتدكه حركات ورفتار هاي نامناسب و غير منتظر از آنان سر ميزند كه هر گز انتظار آن نميرفت وآن حركات را بچگانه وعاميانه بايد خواند چنانكه درزندگي بسياري از حكما وعلما وبزرگان ديني وسياسي و غيره اين گونه حالات اتفاق افتاده است و حتي نفس الانبياء و اولياء نيز ازين حالات خالي نبوده است و اگر زندگاني و حالات اشخاصي را كه در جوار ما زندگي ميكنند و بخوبي ميتوانيم آنها را تحقيق كنيم زير نظر تدقيق بياوريم و كنجكاوي كنيم مي بينيم كه دربن ها نيز ساعاتي و زمان هائي هست كه در آن بعضي حركات و اعمال بچگانه و غير عقلانه بظهور ميرسد كه ما را بحيرت و تعجب و گاهي هم به تاسف مي اندازد

همه اينگونه عادات نشان ميدهد كه اينها محصول قوهٔ شعور باطني است كه گاه گاه فرصت پيدا كرده جلوه گر مي شود و موقتاً بر قوه شعور ظاهري و عقل و اراده اشخاص بادراك غالب مي آيد وخطاها وگناهان و سهو هائيكه از مردمان بزرگ سر ميزند محصول نفوذ اين قوه است

۳ ــ حتي در كار هاي روزانه هر كس نفوذ و غلبه قوه شعور باطني بر شعور ظاهري آشكار است و بسياري از كار هاي ما را اين قوه اداره ميكند بدون اينكه ما ملتفت شويم مثلا در بسياري از امور قوه اراده و اختيار از ما سلب مي شود و بر خلاف اراده خودمان حركت ميكنيم و بعد خود هم پشيمان ميشويم و تعجب ميكنيم مثلا در ايام حالات غضب و شهوت و تندي و وحشت و عصبانيت و غيره وحتي در كار هاي جزئي وساده مانند اينكه درروز هاچند بارا كر زقبرستاني گذر كنيم هركز وحشتي بر ما عارض نمي شود اما در شب تاريك اكر از آن جا بگذريم هر قدر قوي دل و با اراده باشيم باز مختصر وحشتي بر قلب ما مينشيند

در صورتیکه بخوبی میفهمیم که از مردگان حرکتی بروز نخواهد کرد و هر روز از این جا عبور میکنیم . . . درینحال شعور باطنی ماست که بوسیله قوه وهم و خیال که آلت دست اوست بر قوه عقل و اراده ما غلبه میکند و همچنین بطوریکه مسیو کوئه نیز مثل زده است اگر یك تختهٔ ربع ذرع پهن و چند ذرع دراز را روي زمین بیندازند هر کس ازروي آن میگذرد و ابداً ترس و واهمه بخاطرش خطور نمیکند ولی اگر همان تخته را روی دو دیوار بگذارد شخص هر قدر هم اراده خود را زور بدهد و عقل خود را بکار بیندازد باز جرئت نمیکند زیرا قوه خیال و واهمه که آلت شعور باطني ماست غالب میاید و ازین مثالها فراوان است و احتیاج بتکرار ندارد وبهترین مثال این مسئله حالت مردمان شبگرد و خفته است و چنانکه میدانید این خفتگان شبگرد که در اثنای شب بلند شده کار هاي عجیب و غریب و خطرناك را که روز ها ابداً جرئت آن را نداشتند میکنند بدون ذره خوف و هراس و مثلا از روي ناودان و یا نرده بان راه میروند از جاي بلند پائین میایند و یا بالا میروند و کار هاي خوفناك بجا میاورند و باز بر کشته میخوابند . . . درین حالت فقط قوه شعور باطني آنها بیدار است و کار میکند و اعمال و حرکات آنها را اداره مینماید و نشان میدهد که قدرت او بیشتر از قدرت قوه شعور ظاهري و اراده ماست لیکن چنانکه بعد خواهیم نوشت حاکمیت مطلق در دست شعور ظاهری باید باشد

این بود بعضی از خواص قوه شعور باطني که خلاصه آنها را ذکر کردم تا نظریات و دستور هاي مسیو کوئه را بخوبی بتوانید بفهمید و بدانید که دستورهای او و امثال او که امروز در اروپا فراوان است و هریك به نهجی بتداوی روحی مشغول است بی اساس علمي نیست

و سادگی این همه دستور هر گز دلیل بر بی اساسي و بی اثربودن آنها نمیشود زیرا هزاران امور سهل و سادهٔ امروزي در ازمنه قدیم برای نوع بشر محال و خواب و خیال بود و امروز هر بچه از آنها استفاده میکند و آنها را بازیچه قرار میدهد

حالا برگرديم دوباره بكشفيات و دستور تداوي مسيو كوئه

مسيو كوئه پس از اينكه پي بدين حقايق برده و آنها را با تجربه‌هاي چند ساله اثبات كرده چنين نتيجه گرفته است كه اولا شعور باطني ما قوه قادر و مهمي است كه اغلب كارهاي ما را اداره ميكند و حتي گاهي هم بر قوهٔ اراده ما غلبه مينمايد ثانياً شعور باطني ما وسيله و آلتي در دست دارد كه با آن اجراي نفوذ ميكند و اين آلت قوهٔ خيال است. ثالثاً شعور باطني ما به قدر يك بچه كوچك مطيع و منقاد اوامر اراده ميتواند بشود يعني آن را تربيت ميتوان كرد رابعاً وسيله تربيت و مطيع ساختن اين قوه عبارت از همان قوه خيال يعني تلقين و تبليغ است خامساً بهترين وقتها و ساعت ها براي اجراي اين تبليغ و تلقين همانا ساعتهائي است كه شعور ظاهري و اراده ما ضعيف است يعني ميخواهد بكنار برود و استراحت كند يعني درعين خواب طبيعي و يا در اول و آخر خواب كه هنوز نه بكلي خواب رفته‌ايم و نه بكلي بيداريم چون كه اگر بكلي خواب رفته باشيم كه ديگر خودمان نميتوانيم تلقين و تبليغ كنيم بلكه ديگري بايد كند و اگر بكلي بيدار و هوشيار باشيم آن وقت هم شعور ظاهري ما در جلو است و مانع از رسيدن تبليغات بشعور باطني ميگردد

پس بهترين وقتها همانا درحين رفتن بخواب ديگري در حين بيدار شدن است. سادساً شعور باطني ما مانند يك اسب بسيار قوي و سركشي است كه اگر آنرا تربيت و تعليم نكنيم و بحال خود بگذاريم بسيار خرابي ميكند و ضررهاي بزرگ و مهلك ميرساند ولي اگر بوسيله تبليغات و تلقينات آنرا تعليم و مطيع و رام كنيم هزاران فايده ميتوانيم ببريم و بهر مقصدي كه در نظر داريم بوسيله او باسرعت تمام ميتوانيم برسيم آنوقت ازين حقايق بازچنين نتيجه گرفته است كه اولا هركس بتنهائي ميتواند اين قوهٔ باطني خودرا تعليم و تربيت و رام كند مثل آن تنويم كننده كه پس از خواباندن شخص معمول قوهٔ شعور باطني

اورا رام و مطيع اوامر خود ميسازد ولي درينجانه تنويم كننده لازم است نه بخواب رفتن بلكه هر شخص در حين خوابيدن و بيدارشدن هر خيالبرا وهر آرزوئي را كه ميخواهد ميتواند بخود تلقين كند يعني برزبان بياورد ومانند دعا بخواند آنوقت اين آرزو ودعا بوسيلهٔ گوش بمركز شعور باطني ما داخل شده محفوظ خواهد ماند وبترتيبي و تفصيلكه گفتيم كم كم شعور باطني را وادار خواهد كرد كه موافق آن اوامر كه اخذ و حفظ كرده است رفتار نمايد و چون بموجب مثالهائيكه شرح داديم شعور باطني ما تمام اعضاي بدن ما را زير نفوذ خود ميگيرد بوسيله آن تبليغات و اوامر آن اصلاحات و تقويتها و تشفي هاي عضوي كه ازو خواسته ايم بعمل آمده ما را از آن امراض و درد ها رهائي خواهد داد مانند استاد يك كارخانه كه هر چه مدير امر دهد بتوسط كارگران آن را اجري مي كند

اين است مبناي كشفيات و دستور تداوي مسيو كوئه كه بدين وسيله هر روز چند نفر را بدون دوا و طبيب معالجه ميكند و خود بمرضي مي گويد كه من نه معجزه ميكنم و نه سحر بلكه هر معجزه و سحر كه هست در نفس خود تان است من جز معلمي كار ديگر نميكنم و فقط به خود تان ياد ميدهم كه چگونه خود تان را تداوي كنيد . حالا هيچ ماعي نيست كه يك كتاب در باره اصول تداوي اين مرد يك نفس كه ابدا پولي هم از مردم نميگيرد چاپ و صد هزاران نسخه فروخته نشود و بزبانهاي مهم اروپا ترجمه نگردد و از قرار يكه در يكي از كتاب ها خواندم حساب كرده اند هر سال قريب ٥٠ هزار نفر از امراض گوناگون بدست اين مرد الهي بطور شفا مي يابد و از اطراف و اكناف عالم مرضي بزيارت او آمده اغلب درچند روز و يا چند هفته شفا يافته بر ميگردد و بسياري از اطباي ممالك مختلفه نيز آمده و در مجلس طبابت او حاضر شده ترتيب تداوي يعني صحبت كردن و دستور دادن او را با نتايجيكه بچشم خود مي بينند ياد ميگيرند و آنها را در شهر هاي خود بكار مي

بندند و نتايج فوق العاده حاصل مينمايند

در اينجا بي فايده نميبينيم كه مقدمه يك كتاب تازه را كه از انكليسي بالماني ترجمه كرده اند براى شما بنويسيم . عنوان كتاب اين است

زيارت من بنز دكوئه نويسنده اين كتاب

يك زن آمريكائي است كه براي تداوى از آمريكا نزد كوئه آمده و شفا يافته است و پس از مراجعت باجازهٔ كوئه تفصيل زيارت و تداوي و نشئي خود را در شكل كتاب بانكليسي چاپ كرده و حالا آن را به آلماني ترجمه و طبع كرده اند

نويسنده كتاب كه اسمش الا ؛ب . كرك ميباشد در مقدمه چند سطري خود چنين مي نويسد

« هفده سال بود كه انواع تداوى ها را براي شفا از مرضيكه عبارت از تشنج و سخت و سفت شدن عضلات و تقلص آنها بود بكار ميبرديم وباوجود اين نتيجه نديدم و كم مانده بود كه بكلي از راه رفتن عاجز بماند تا اسم همين كه از طرز تداوى مسيو كوئه شنيدم تصميم كرفتم كه بشهر نانسي كه اقامت كاه اوست حركت كنم من اميد داشتم اما اعتقاد نداشتم ولى پس از معاينه و تداوى روز اول حال خودم رابهتر ديدم ولى با وجود اين هنوز درد هاي شديد ساقهاى مرا در شكنجه داشت . پس ازتداوى دفعه دوم درد ها بكلي رفع شد و اين دردها و تقلص عضلات از آن روز ببعد ديكر ديده نشده است .بهبودي روزبروز زياد ترشد وازآن وقت باكمال آساني راه ميروم .

پس از اين مقدمه نويسندهٔ كتاب شرح مسافرت خود و ترتيب خانه ومجلس كوئه و صورت تداوى او را مى دهد و دراينجا بيفائده نمى بينيم كه خلاصه آن را براى شما بنويسم تا بيشتر در ذهن شما جايكير شود .

مسيو كوئه در نتيجه آن كشفيات و قوانين روحى راجع بقوه شعور باطنى و قوهٔ خيال كهٔ قبلا ذكر كردم يك جمله ترتيب داده كه ترجمه

آن این است روز بروز از هر جهت حال من بهتر است

مسیو کوئه بمرضا میگوید که هر روز در حین بیدار شدن از خواب در موقعیکه هنوز کاملا هوشیار و بلند نشده اند باید بیست دفعهٔ این جمله را با صدای نیم بلند تلفظ بکنند وهمچنین وقت خوابیدن پیش از اینکه بکلی خوابشان ببرد نیز بیست دفعه بخوانند . این جمله و یا دعا را بتمام مرضی توصیه میکند و میگوید کلمهٔ از هر جهت که در میان این جمله هست شامل تمام حالات و اوضاع و دردها و مرضهای موجوده مریض است و همین یکی کافی است مگر در بعضی مواقع که مخصوصاً یك عضو را میخواهد بخصوصه تداوی کند آن وقت مریض ممکن است علاوه کند مثلا و یاهایم بحال طبیعی بر گشته و یا تنگی نفسم بکلی رفع شده

اگر صفحات گذشته را بدقت خوانده باشید خواهید فهمید که چگونه این یك جمله سادهٔ میتواند رفع درد و مرض نماید و مخصوصاً چگونه امراض عضوی را مانند یك جریحه و یا بیحرکتی دست و پا و غیره را شفا بخشد . بلی چون مسئله بسیار بسیار ساده است این است که در وهله اولی هیچکس آنرا نمی تواند باور کند و بهمین جهت اگر من هم در ابتدای این رساله بدون مقدمه مینوشتم که باید یك چنین جمله را شب و صبح بخوانید ناچار باور نمیکردید و ایمان واعتقاد حاصل نمیشمردید و اگر هم میخواندید اثر نداشت ولی حالا پس از درك مطالب فوق یقین خواهید کرد و باید هم بکنید که این جمله بی تاثیر نیست زیرا این جمله با آن شرایطیکه ذیلا خواهیم نوشت در صورت تکرار شدن داخل مرکز شعور باطنی ما شده در آنجا محفوظ خواهد ماند و روز بروز قوت خواهد گرفت و علایم مرض را مغلوب خواهد ساخت زیرا چنانکه دیدیم شعور باطنی ما هر چه جلوش بگذاریم و یا امر کنیم آن را فوری می پذیرد و بموقع اجرا میگذارد و وقتیکه مثلا سوء هضم داریم و چند روز همان جمله را تکرار کنیم و یا بگوئیم الحمد الله سوء هضم من رفع شده است

شعور باطنی ما این جمله را حفظ کرده اعضای هاضمه در اینجا قبل ازانکه شرایط لازمه تکرار این جمله را بنویسم یك مثال دندان شکن میاورم تاخودتان هم تصدیق کنید که این مسئله صحیح و ثابت است : اگر یکنفر صحیح البدن هرروز اشخاص مختلف بگویند که قیافه عجب روی شما زرد و چشمان‌تان ضعیف شده مگر چه کرده اید خوب است بطبیب رجوع کنید ... و امثال اینها ... اگر چند روز متوالی از اشخاص متعدد و در جاهای مختلف این حرفها را بشنود یقیناً و حتماً آن مرد صحیح المزاج ناخوش و ضعیف خواهد شد ... آیا چنین نیست ! آیا علت این چیز این است که در اینجا قوهٔ خیال و شعور باطنی این حال ومرض را تولید کرده است ! پس درینصورت اگر بجای این حرفها بشخص صحیح ما حرفهای مقابل را هم بیك شخص مریض واقعی بگوئیم باز اثر خودرا بخشیده و آن مریض را قوی و تندرست خواهد ساخت ... هنر وابتدای مسیو کوئه این است که حکمت این اثیر را کشف نموده و صورت استعمال آن را بدست هر شخص داده است که محتاج بکمتر و بلقمهٔ دیگران نشود و بدست خود خویشتن را تداوی کند. حالا شرایطیراکه خواندن این جمله لازم دارد بایدذکر کنم و باید بخوبی بجاآورده شود که اهمیت آنها فوقاً ثابت است وبخشیدن اثر بسته به اجرای این شرایط میباشد !! — باید تمام بدن در حال سکون و راحت باشد

یعنی وقتیکه شخص دو زانو خم کشیده است پاها و دستها و بازوها را باکمال راحت بسکون قرار کند و بتمام بدن یك حال راحت و سکون

بیخود و مخصوصاً عضلات بدن راست ومحل طبیعی بیندازد و بهیچ وجه زور و فشار بهیچ یك از اعضا وارد نکند و بقدر امکان مثل اینکه خوابش برده و صددرصد راحت است بحیثیکه باید همینطور تقریباً و دقیقاً هم راحت باشد وبهیچ حکونه تفکر و خیال های مختلف دماغ را مشغول ومضطرب نسازد. این شرط برای این است که قوای شعور ظاهری ما احتیاج بهٔ بیدار و در کار بودن را نداشتهٔ بکنار بروند تا شعور باطنی ما حکم کم بیرون بیاید و آنچه جملهٔ را کهٔ خواهیم بفرماید حفظ کند و الا اگر حرکات زیاد کنیم و بافکر ها و خیال ها نائیم قوه محاکمه و فکر و اراده ما بکار میافتد و شعور

باطنی را بحال بیرون آمدن نمیدهند

۲ — چشمها را باید بست یعنی پلکها را روی هم گذاشت تا روابط ما ازعالم خارجی قطع شود و الا تا چشم ما باز است و اشیاء خارجی را میبینیم قهراً دماغ ما کار میکند و قوه فکر هم مشغول میشود واین را ما لازم نداریم بلکه میخواهیم خود را بآغوش نازنین خواب بیندازیم

۳ جملهٔ مزبور و یا هر جمله دیگری را که باید بخوانیم لازمست که با صدای لیم بلند خواند تا اقلا خودمان بشنویم نه اینکه در قلب خودمان بخوانیم و حکمت این شرط هم اینست که اولا چون بوسیله بیداری شعور ظاهری که هنوز بسه کلی بکنار نرفته است شعور باطنی هنوز در پس پرده است

فقط بوسیله صدا انجملا باو برسد وبشنود واو حفظ خواهد کرد و تنها درصورت تکرار کردن باصدا هیچ فکر دیگر در دماغ ما جای گیر نمیشود و فقط خود معنای جمله جایگیر میشود و برای ما هم همین لازم است

٤ — در موقع خواندن جمله بهیچ چیز دیگر نباید فکر کرد و مخصوصاً بخود مرض نباید فکر کرد بلکه بچیز های مخالف مرض یعنی بصحت و تندرستی فکر کرد و بهتر از همه بخود آن جمله فکر کرد و آن جمله را پیش چشم خود بجسم نمود مثل اینکه در دیوار نوشته شده وآنرا میخوانیم و ازاین هم بهتر این است که اصلا فکر نکنیم چنانکه اکثر اوقات دعا میخوانیم و ابداً فکر معنی و غیره را نمیکنیم .

٥ — جمله را باید اقلا بیست دفعه پشت سر هم ولی قدر امکان تند و بدون زور و فشار وقت و القاب ذهن بلکه فوق العاده ساده وبخوشی وآسانی بدون اینکه ذره فشار وزور بدماغ وارد شود خواند واثر در ضمن خواندن جمله هم خواب ببرد اهمیت ندارد

بلکه بهتر است که در میان خواندن این جمله و خواب فکرهای دیگر راه نیابد و بدهی است که اینها در اطاق تنها و بی سر وصدا باید باشد . در صورت امکان شخص میتواند در آنی روزهم یکبار روی تخت دراز کشیده بارعایت همین شرایط جمله مخصوص را بیست دفعه بخواند و این سه بار در هر روز بسیار کافی است و چنانکه سابق

کنیم نسبت بدرجهٔ ایمان و اعتقاد هر چه زودتر نتایج آن را خواهید دید با اینکه این فصلات برای قانع کردن شما بقدرت قوهٔ شعور باطنی و قوهٔ خیال و بچکی معجزات تداوی روحی کافی باید باشد باز محض رفع هرگونه شبهه و تردید لازم میدانیم مثالهائی چند از نفوذ و اثرات قوهٔ خیال و شعور باطنی بیاوریم

اثرات قوه خیال

البته میدانید که قوهٔ خیال اثرات خوب و بد هر دورا میتواند داشته باشد و هر روزی بینیم و میخوانیم و درك میکنیم که چه نتایج مهلك و یا چه ثمرات زندگی بخش از قوهٔ خیال سرمیزند در اینجا فقط بعضی مثلها از اثرات خوب و زندگی بخش و مفرح و مقوی قوهٔ خیال خواهیم زد ۱ — یك طبیب فرانسوی در کتاب خود مینویسد که در مملکت الجزایر مشغول طبابت بود روزی یك عرب بدوی آمده شکایت از انقباض سخت نمود طبیب مزبور نسخهٔ نوشته بدستش داده گفت این دوارا دریك کاسه آب قاتی کرده بخور فردایش پیش طبیب آمده اظهار تشکر کرد که خوب تاثیر کرده است و او را نجات داده همینکه طبیب می پرسد که نسخه دیروزی کجاست عرب میگوید که برحسب فرمایش خودش آن را با یك کاسه آب خورده است طبیب میفهمد که مرد بدوی بجای دوا خود نسخه را خورده است و قوه خیال او بخیال اینکه همین نسخه مسهل است کار مسهل را کرده است

۲ — طبیب دیگر مینویسد که روزی در دواخانه خود از قفسه شیشه امونیاك را « جوهر نشادر » میخواست بردارد شیشه را برداشته بود که زمین افتاد و شکست و بوی آمونیاك که خیلی تند است تمام اطاق را پر کرد فوری از اطاق بیرون دویدم و در را بست که بوی دوا ضرر نرساند تا تمام شود پس از چند ساعت برگشته با کمال تعجب دیدم که اساساً دوائیکه ریخته چیز دیگر و بی او بوده است و شیشه آمونیاك در جای خود باقی است و فقط قوه خیال او این بازی را کرده است

۳ — برادر بزرگ من که در تبریز حالا طبیب است بیست سال پیش حکایت

کرد که روزی در یکی از دهات اطراف تبریز برای معالجهٔ مریضی رفته بود در آن ضمن روزی آسیا بانی آمد محب برای قوت مزاج خواست واوهم چند حب قرت راش داد پس ازدوروزدوباره آمد چون ازآن حبها خواست دیگرازآن حب چیزی نمانده بود محض نا امید نکردن او ازبرنجیکه پلوپخته بود چند حب درست کرده داد پس ازچند روز آسیابان آمده اسرار تمام صدتا ازآن حب ها میخواست وخیلی تعریف ازقوت آنها میکرد

۴ — مردی شبی در یك شهر وارد هوتل میشود و در اطاقی می خوابد شبانه بیدار شده می بیند نفسش تنك شده نمیتواند نفس بکشد بخیال اینکه هوای اطاق کثیف است میخواهد پنجره را باز کند وهوا را تجدید نماید ولی نه قدرت را پیدا میکند و نه پنجره را وکم میماند که خفه شود بالاخره پنجره را پیدا میکند ولی نمیتواند باز نماید و از فرط اضطراب شیشه پنجره را میشکند و سرش را بیرون کرده نفس تازه میکشدو با کمال استراحت رفته و بخوشی می خوابد ولی فردا صبح میبیند که بجای پنجره شیشه آئینهٔ دیواری را شکسته است در اینجا نیز قوه خیال اعجاری کرده است

۵ — چنان که معروف است و در ایران بیشتر اتفاق افتاده است شخصی شبانه برای رفع عطش بر خاسته بجای آب؛ نفت لامپا را خورده برده است که هیچ ضرری هم ندیده بود چون بخیال آب خورده بود و باین خیال؛ معده او آن را قبول و هضم کرده بود «۱»

۶ — در جریده که از طرف انجمن کوئه نشر میشود حکایتی خواندم خلاصه اش این است که شخص نویسندهٔ نقل میکند که روزی [illegible] رفتن از کوه دردی در شکم و سمت راستش پیدا شده و [illegible]

۱ در چند سال قبل در یك شب سرد زمستانی عین این واقعه برای یك نفر از اقوام من نیز اتفاق افتاده و بجای بر داشتن آبخوری در حال خواب پنج لامپا را که در روی کرسی گذارده و خوابیده بود باز کرده و فقط آن را بجای آب نوشید و میخوابد بدون اینکه کمترین ضرری متوجه صحت مزاج او بشود

را ارام کند و از همه دیر تر برسد .پس از چند روز از کوچه که ابتدای همان راه کوه بود میگذشت فوری همان درد بشدت پیدا شد وقطع نکرد ید ومجبوراً پیش طبیب رفت و پس از معاینه کامل طبیب گفت که قلبش مریض است واین درد علامت روماتیزم است و فوری باید به ابهـ ي معدني برود و چند هفته تداوي نماید . بیچاره با حال یاس و ملال کار و بار خود را ترك کرده و فوراً حرکت نموده به شهر مخصوص آب هـ ی معدني رفت و طبیب آن جـا پس از معاینـه گفت که خوب بموقع رسیده ای واگر چند روزدیر کرده بودي خطر بزرك داشت وحالا هم ابداً نبـاید حرکت کني و هر روز بـاید دراز بکشي و هیچ قدم نزني و در آب معدني استحمام نمائي . مرد بیچـاره که اهل سیـاحت و گردش واسپورت بود بی اندازه ملول و غمگین شده سه هفته تمام بدین ترتیب رفتـار کرد بدون اینکه اثری و شفـائي به بیند و حالش بد تر از اولي شده بخـانه بر گشت وپیش یك طبیب دیگر رفت ابن بگي پس از معـاینه کامل گفت که عزیـز من قلب تو از قلب من هم قویتر و سـالمتر است و گله شمـا را تداوی باید کرد زیرا هر چه بوده خیـال بوده است از فردا بقرار سـابق مشغول گردش و ژیمناستیك و اسپورت وسیاحت خود باش وخواهي دید که هیچ دردی احسـاس نخواهی کرد مرد مذکور بادلی قوي وپرامید برخواست ومشغول کار هـاي سـابق خود شد وابداً دردي حس نکرد . ابن مثـال واقعي بهترین نمونه اثرات بدو بخوف قوه خیـال است

۷ — و نیز در همـان جریده خواندم که زني دوزی در روي بالشي که چند سوزن روي آن گذاشته و فراموش کرده بود نشست و احساس سوزشی کرد بر خاست وسوزن ها را دیده درآورد ولی یکیرا پیدا نکرده و خیال نمود که یقیناً یك سوزن بگوشت او فرو رفتهٔ است ازین خیـال ساعت بساعت سوزش گوشت زیاد تر شد تا مجبور شدند طبیب آوردند و هر چه معاینه کرد اثری از سوزن و نه علامت و غیره را پیدا نمودند ولي زن آه و ناله اش بلند بـود وهمی میگفت که این طبیب ها نمیفهمند و بعین قرار چند طبیب عوض کردند

فایده نداد

تا بالاخره پیش جراحی برد او تفصیل را فهمید وزن را خوابانیده سوزنی را که قبلا تهیهٔ کرده بود از قوطی در آورده محلی را که زن تصور می کرد سوزن فرو رفته با آن سوزن نیش زده نوک سوزن را خون آلود نموده پیش چشم زن نهاده گفت الحمد لله این سوزن بی پیر را که چند روز شما را در شکنجه نگاه داشته بود بیرون آوردم . . از آن دقیقه زن دیگر احساس درد نکرد و خوشحال شد بخانه برگشت ومشغول کارشد

این قبیل مثالها را هر قدر بخواهید میتوانم پیدا کرده بنویسم ولی همین چند مثال برای نشان دادن اثرات قوهٔ خیال کافی خواهد بود و خود تان ایمان خواهید آورد که صدی نود و نه اکثر امراض نتیجه قوهٔ خیال یعنی نتیجه تلقین غیر محسوس قوهٔ شعور باطنی بوده است و نیز بهمین سبب بوسیله تلقین معکوس یعنی تلقین فکر صحت وحرکت و قوت شعور باطنی مترتبی که نوشتم آدمی بحال طبیعی و اصلی خود خواهد برگشت وسرعت این شفا موقوف بشدت ایمان و اعتماد و اعتقاد خود اوست یعنی در دست خود اوست و بس . و باز برای توضیح مسئله دو مثال برای شما ذکر میکنم . فرض کنید شخصی میخواهد یک غذائیکه اصلا ندیده و نچشیده و عادت نکرده است عادت کند البته مدتی وقت لازم است و اگر بخواهیم فوری عادت کند دو شرط لازم است یکی لذت و خوش طعمی غذا و دیگری کرسنکی و اشتهای آن شخص و نسبت بشدت درجه این دو شرط زودتر و یا دیرتر معتاد این غذا خواهد شد و آن را هضم خواهد کرد

و نیز فرض کنید یک چرمیرا که سالها مانده و خشک شده است می خواهیم نرم کنیم و بحال اصلی بر گردانیم و بکار بریم باید اقلا چند روز آن را باب بیندازیم تا خیس شود و بحال طبیعی برگردد و اگر آب سرد باشد ممکن است چند هفته طول کشد و اگر ملایم و گرم باشد چند روز میخواهد و اگر آب داغ و جوشان باشد ممکن است در عرض چند ساعت نرم شود همان

طور است حال اعضای بدن و خیالات و عادات واخلاق و اعصاب که بیك طرز حرکت وغذا و غیره عادت کرده اند و ما میخواهیم ازین عادت بیرون بیاوریم و ضد آن عادات را باد دهیم سرعت ترك حالات قدیم و قبول حالت جدید موقوف بقوت وقدرت و جاذبه اعتیاد جدید است و بدین قرار سرعت تغییر دادن بیحسی و بیحرکتی اعضاء وجود یك نفر مریض استرخائی که نتیجه تلقینات قوهٔ شعور باطنی و ترك وظایف اعضا واعصاب اوست بقوت تلقینات ضد و جدید است یعنی تلقینات وفکر حرکت وجنبش وصحت وچابکی وزنده دلی وغیره که بایدهرچه زود تر در دماغ ومخصوصادرزوایای شعور باطنی اوجایگیر شود وکار کرده پس حرارت ایمان و فکر و استقامت هر دو لازم است

پیش از ختم این مبحث ناچارم چند کلمه در بارهٔ نفوذ و عملیات قوه شعور باطنی بنویسم .

نباید تصور کرد که قوهٔ شعور باطنی ما فعال ما یشاء است و بوسیله قوه خیال هر چه میخواهد میتواند بکند و اساس هر چه هست همه اش محصول خیال و در زیر اوامر شعور باطنی است و مقدرات ما را او اداره میکند

بلی قوهٔ شعور باطنی چنان که گفتیم و دیدیم یك قوهٔ قهره وپر زور و مقتدری است اما مانند یك بچه هم رام و مطیع و منقاد است و ما راست که از خاصیت او استفاده کنیم و او امری را که مفید بحال و مقاصد ماست باو بدهیم تا بدون تخلف اجرا کند و الا اگر بحال خود بگذاریم البته خرابیهای زیاد میتواند بکند و صدمه های مهلك میتواند وارد آورد مانند خیالات مدهش و عادات مضر و غیره و چنان که در مثال کرمه دیدیم این قوه مانند یك اسب سر کشی است پر زور و قوی و جوان که اگر تعلیم دهیم خیلی فایده میبریم و او را ازین نقطه نظر بایدتلقی کرد ویکی از پر و فور های دیگر او را بیك معاون مدبر در یك کارخانه تشبیه کرده است که تمام امور کار خانه در دست اوست و او از جزئیات امور وظایف هر یك از کارگران و مهندسان واقف و اوراق و اسناد همه در دست اوست و در هر آن هر

چه بخواهد میتواند کند میتواند بسیار بدی ها و بسیار خوبی ها کند میتواند کار کرانت را بشوراند براند یا از کار باز دارد و میتواند تشویق کند و منظم باید میتواند بعضي از اوراق را بسوزاند و تلف کند و حسابات را وارونه سازد و تقلب کند و یا با کمال امانت و درستي اداره کند و حفظ نماید . . . ولی در هر حال این معاون زیر امر و اراده مدیراست وتمام اعمال و حرکات اومطابق اوامر مدیر است و در این کارها تجربه ها داده وزحمتها کشیده و اعتماد مدیر را جلب نموده است

همین طور است قوهٔ شعور باطنی ما که معاون شعور ظاهری یعنی عقل و و اراده ما ست و باید همیشه مطیع و منقاد اوامر او باشد یعنی در زیر دست آنها تربیت شود و تعلیم بیند تا بتواند وظایف موکولهٔ خود را بخوبی ایفا نماید و این که در طی این مشروحه و در دستور های مسیو کوئه ذکر شده است که در موقع تلقین و تبلیغ قوه شعور باطني باید قوهٔ شعور ظاهری و قوه اراده مدخلیت نداشتهٔ باشد و بکنار برود این راجع بطرز ارتبیت و تعلیم این قوه است و الا اساساً باز آمر مطلق همان عقل و اراده است و بهمین جهت در اشخاص که قوه عقل و اراده محکم و متین است شعور باطنی بمنزله مطیع صرف تنزل کرده و ابدا عصیان و سر کشي نمی تواند بکند و هر چه باو امر شود بیچون و چرا اجرا میکند بنابر آنکه بزرگان عالم و انبیاء و اولیا و حکما بدین مقام رسیدهٔ و می رسند و شعور باطنی که درین جا میتوان آن را بنفس اماره تعبیر کرد مانند موم نرم شدهٔ مطیع محض میگردد والبته هر کس باید بکوشد که شعور باطنی خود را مطیع ارادهٔ خود بسازد و مانند یك آلت هر طور و بهر شکل بخواهد بکار بیندازد و این مسئله در زمینه اخلاق اهمیت مخصوص و بزرگ دارد و چون ما فقط درزمینه تداوي روحي باید قدم بزنیم از تفصیل و تطویل خود داري می کنیم و همین اکتفا میکنیم که آن چه در بارهٔ شعور باطني گفته شد فقط در موقع استفادهٔ کردن ازو در قبول و اجراي فکر صحت و تندرستی و شفا و خوشی و امثال آن هاست و آن

دستور وشرا يطكه ذكر شد و سايل را م كردن و تربيت نمودن اين قوه بود و كرنه چنان كه در موضوع قوة اراده بحث خواهم كرد منبع فياض تمام قواى روحي و حاكم بلاستقلال تمام هستي ما قوة اراده خواهد بود

درينجا ناچارم كه در موضوع رعايت شرايط حفظ الصحه بدنى چند نكته را متذكر شوم اگر چه در نظر داشتم پس از ختم تمام مطالب و دستور ها دراين باب هم چيزي بنويسم ولي حالا لازم ميبينم كه چند نكته مختصراً اشاره كنم كه خيلي اهميت دارد

١ — مهمترين شرط حفظ الصحه مداومين استراحت اعصاب است زيرا اعصاب بمنزلة روغن چراغ بدن است و براى صحت ما گنج بيقيمتي است كه بايد بانهايت احتياط و قناعت آنها را صرف كنيم و مخصوصاً درجاهاي بيلزوم و بيفايده ابداً نبايد صرف كرد و اين گوهر گران بها را هيچ از دست نبايد داد . مخصوصاً براى كسانيكه ميخواهند قواي روحي خودشان را تقويت كنند و جريانهاي محرك و الكتريكى و مقناطيسي دماغ را به اعضاي ديگر بدن برسانند و تكميل دهنده اعصاب بسيار قوي ومتين و آرام لازم است زيرا اينها مجراهائي هستند كه بوسيله اين ها آن قوه‌ها وجريانها تكميل داده مي شود راجع به تلف كردن قواى اعصاب واهميت آنها بايد كتابي مفصل نوشت چه اينها بيقيمت ترين سرمايه وجواهر حيات ما هستند كه مردم قدر آنها را نميدانند بارى بهيچ وجه نبايد ازهيچ وضعيتي از اوضاع عالم وافراد آن بي اندازه هيجان آمده عصباني شويد واين قوه مهاى دماغ خودتان را كه براى شما مانند اكسير اعظم است دربنراه صرف كنيد هر چه اتفاق بيفتد وحتى هر چه از مردم بدسرشت هم به بينيد باسكوت واعتدال دم ومتانت ولاقيدي تلقي كنيد و نگذاريد قواي اعصاب شما در بنراه بيخود وبيهوده تلف شود اين مسئله مثل اين است كه كسى هرشب گرفتار احتلام شود . اين هر قدر مضر است تلف كردن قوة دماغ و اعصاب هم همينطور مضر و برباد كننده است البته ارضاع و نگذاشتن ما را بايد هيجانات بيهوده و نبايد بي حس و بي عاطفه بايم ولى آن هيجانات را بايد هضم كنيم و در داخل بدن

خود مان صرف کنیم که تولید قوت تازه کنند تاینکه با حال عصبانی و غضب و اوقات تلخی و کدورت بیرون بریزیم و قدری هم از قوای اعصاب خود مان را روی آن بگذاریم

معنای متانت و اراده درین قبیل مواقع ظاهر میگردد. هر چه پیش می آید با خون سردی باید تلقی کنید و حکم کم اعصاب تان را بمتانت عادت دهید آن وقت خواهید دید که چقدر صحت شما بالا تر و قوای دماغی شما قوی تر خواهد شد و این شرط اعظم است در تداوی روحی و الا مثل این است که کسی را معالجه کنند و او ابدا از خوردن غذاهای لازم الاجتناب پرهیز نکند و تاثیرات دواها را خنثی سازد و خلاصه باید دانست که اعصاب ما رشته های حیات ما هستند و حفظ و نگاهداری و تقویت آنها در هر حال بر ما لازم میباشد

۲ — در مواقعیکه مشغول تداوی خود هستید با مردم باید کمتر معاشرت کنید و بیشتر اوقات تنها بمانید و به استراحت فکری مشغول شوید و مخصوصاً قبل از خواب باید یکدو ساعت مستریحاً تنها بمانید و فکر های خوب کنید و این کتاب را بخوانید و در معاشرت هم فقط با اشخاصیکه آنان را دوست دارید و محبت زیاد دارید مصاحبت کنید که محبت آنان تولید خوشحالی و زنده دلی و فرح و قوت می کنند و نیز در تمام حالات و اوقات حتی با دشمنان هم افکار داشته باشید اظهار محبت و عفو کنید

۳ — بمسئله تنفس باید زیاد اهمیت دهید یعنی اولا دفعه تنفس تان بقدر امکان عمیق باشد اما نه بزور بلکه کم کم عادت بکنید و ثانیاً شرط اعظم آن تنفس هوای تازه و صاف و بیگرد و غبار است که بقدر غذا مری بقدری اهمیت دارد باید اطاق شما هوا دار باشد و یا چند دفعه هر روز هوایش را تجدید کنید مخصوص پیش از خوابیدن و پس از بیدار شدن و برای تجدید هوا یا ممکن است موقتا باطاق دیگر بروید و بگذارید پنجره ها را باز کنند و پنج و ده دقیقه باز گذارند و یا اگر قادر بحرکت نیستید در همان جا چند دقیقه سرتان را زیر لحاف بکشید تا تجدید هوا بشود

تجدید هوا بشود و پس از بستن پنجره دو باره سرتان را بیرون کنید و البته تجدید هوا نباید وسیله جریان هوا (کوران در) و سرما خوردگی بشود

٤- نور آفتاب و هوای صاف بیرون اکسیر اعظم صحت است بقدر امکان اگر قادر هستید گاهی که آفتاب می تابد بیرون بروید واگرهم نمیتوانید سوار شوید ویا بهر وسیله ممکن است در جلو آفتاب و هوای صاف تنفس کنید و البته میدانید که تنفس باید از دماغ باشد نه از دهن که هم غیر طبیعی وهم مضر است و در صورت امکان از تفرج و گردش در چنین هوا خود داری نکنید.

٥- یعنی پاک کردن بدن نیز شرط مهم صحت است اقلا هفته یك مرتبه باید استحمام کرد اما سرما نباید خورد حمام زیاد گرم نباید باشد واگر میتوانید عادت کنید باستحمام با آب ملایم وبعدقدری سردویا قلادش آخر که میخواهید بیرون بیائید یواش یواش قدری با آب سرد بدن را مالش بدهید و بعد خوب بخشکانید که جریان خون سریعتر شود و همه جارا فرا گیرد و فعلا ثابت است که ما بیشتر بتوسط مسامات جلد تنفس می کنیم و آنها باید باز باشد و آن هم موقوف بهٔ نظافت بدن است پس از استحمام اقلا یك ساعت استراحت لازم است

٦ - در مسئلهٔ غذا چیز زیادی نمی خواهم بگویم ولی بقدر امکان کمتر گوشت بخورید و بیشتر میوه تازه که چنان که تازگی کشف کرده اند میوه های تازه و لپخته مادهٔ ای را دارا هستند. باسم ویتامین که آن را از اشعه آفتاب میگیرند و فرق العاده مفید است بطوریکه جوهر حیاتش مینامندغذا زیاد خوردن شرط نیست بلکه هضم کردن شرط است

٧ - البته میدانید که انقباض مزاج بسیار مضر است بخصوص برای مرضی چه مزاج آنها باید مرتباً هر روز لیفت طبیعی داشته باشد و گرنه اگر مرتباً کار نمیکند اولا با خوردن میوه جات بحال طبیعی بر میگردد و ثانیاً درصورت انقباض هر شب در حین خواب ده مرتبهٔ خود بخود بگوئید که فردا در فلان ساعت مزاج من کار خواهد کرد خواهید دید که مرتباً در همان ساعت مزاج کار خواهد کرد با استقامت و مداومت تمام وظایف بدن

را بحال طبیعی میتوانت آورد . عجالتا آنت چه از حیث مسائل حفظ صحه بدنی که ارتباط شدیدی بقویت قوای دماغی دارد لازم بتوضیح بود این ها بودکه نگاشته شد وخصوصاً رعایت آنها برای استفاده ازلداوی روحی شرط اعظم است

اینك این موضوع مهم نیز بپایان رسید و برای روشن کردن دستور های لازم الاجرا مطالب این دستورها را دربجا خلاصهٔ میکنیم که همیشه در پیش نظر داشته باشید و بموقع اجرا بگذارید

۱ — مرکزیت دادن قوه فکر و خیال بصحت کامل و رفتار کردن مثل اشخاص صحیح البدن یعنی فراموش کردن مرض و تجسم صحت کامل در فکر و خیال

۲ — فکر کردن جمله مخصوص سه بار در روز با رعایت قطعی شرایط آن

۳ — در مکتوبات ودراحوال پرسیهای مردم مضمون همان جملهٔ را تکرار کردن یعنی اظهار خوشحالی نمودن که حالتان روز بروز بهتر است

٤ — تامین استراحت اعصاب و دماغ بهر وسیله که باشد

٥ — تنفس هوای صاف و آزاد

٦ — استفاده از نور آفتاب و تنزه و گردش در هوای صاف

۷ — ترجیح سبزیها و میوجات تازه بگوشت

۸ — رعایت نظافت بدن بوسیله استحمام وتقویت بدن بوسیله مثبت مثبت مال ملایم (ماساژ)

۹ — نگاهداشتن طبیعت و مزاج در حال اعتدال ولیفت طبیعی یعنی جلوگیری از انقباض

۱۰ — استقامت و مداومت کامل و داشتن ایمان و اعتماد کامل

این است آنچه تاامروز شرح داده شده و بمحض رعایت اینها خواهید دید که چگونه یك فرح و انبساط و تروتازگی و طراوت و قوت تمام بدن شمارا فرا خواهد گرفت اعضای بدن شروع به ایفای وظایف طبیعی خود خواهند کرد و بدنیال آرزوهای صمیمی خود نایل خواهند شد

(قوه اراده)

— ٤ —

بطوريكه در خاتمه مبحث گذشته تذكار داديم كه استراحت جسماني و دماغي براي كسانيكه ميخواهند خود را بوسيله تداوي روحي معالجه نمايند واجب ميباشد درين جا نيز لازم است قبل از آنكه در قسمت اراده وارد بحث و تشريح شويم قدري در موضوع فوق مشروح تر سخن رانيم چرا كه استراحت جسماني و دماغي بايد همه جا دوش بدوش تداوي روحي سير نمايد

و الا نميتوان نتيجه گرفت و البته خودتان ميدانيد و حس ميكنيد كه هر تداوي خواه جسماني و خواه روحاني براي خود شرايط و قواعدي دارد كه رعايت آنها اساس است و بدون آنها ثمره اي نميتوان حاصل كرد

اين تداوي روحي كه شما محتاج هستيد و مشغول تهيه وسايل آن مي باشيد بيشتر از همه احتياج براحت فكر و حضور قلب و سكوت اعصاب داره زيرا چنانكه ميدانيد پايه اين تداوي مبتني بر پروردن وافزودن

وتمركز دادن و بكار انداختن قدرتهاي روحي است و تمام دستورها و ترتيبات و شرايط لازمه منجر بهمين نتيجه و غايه است يعني بتدريج اين قدرتها در بدن شما طوري تقويت يافته و زياد شده و بكجا جمع خواهد شد كه برقي مانند برق ساطع و يا مانند يك قوه نارنجكي منفجر شده انقلاب بزرگي در وجود شما بعمل خواهد آورد و بعبارت ديگر يك قوه جاذبه مقناطيسي در وجود شما توليد خواهد شد كه بدستياري قوه اراده خود آن را بهر نقطه بخواهيد سوق داده و هر حركتي را و هر جاذبه و جنبشي را كه قصد كنيد حاصل خواهيد نمود و تمام اعضاي ظاهري و باطني تمام اوامر قوه اراده شما خواهد شد وروح شما بر جسم شما حكمراني خواهد كرد

درينصورت هر چيز كه مانع از تقويت و افزايش تمركز قواي روحي باشد

برای مقصد شما مضراست و نتایج را عقب خواهد انداخت فرض کنید میخواهیم یك ماشین و مثلا یك اتومبیل را بحرکت بیاوریم و راه بیندازیم باید اولا تمام آلات و ادوات آنرا پاك و تمیز کنیم و ثانیاً بقدر کافي قوه محرك یعنی بنزین کافي بدانرا بریزیم و ثالثاً بوسیله چرخهای مخصوص آنرا بحرکت بیاوریم حالا پس از این همه ترتیبات اگر وقتی به بینیم که دیگ بنزین ما سوراخی دارد که بیرون بوانش و بقدر نامحسوس بنزین از آنجا بیرون میریزد البته اگر آن را بحال خود بگذاریم و یا اصلا ملتفت این سوراخ نشویم هر قدر روغن و بنزین بریزیم بزودي هدر میرود و هرگز موفق بحرکت دادن ماشین نخواهیم شد

همین طور است در تداوی روحی که اعصاب ودماغ ما بمنزله دیگ بنزین است و سکون و استراحت روغن و بنزین اوست و ما هر قدر بخود زحمت بدهیم و مشقهای دماغي و فکری بجا بیاوریم و قوت روحي در خود جمع کنیم تا سکون و استراحت دماغي نداریم آن قوه ذخیره شده را از طرف دیگر بیهوده صرف کرده ایم یعني روغني در چراغ ما باقی نمیماند و مثل سابق تاریکی ما را فرا میگیرد

بدین قرار بمسئله استراحت فکر و سکون اعصاب و قوای بدن بیشتر اهمیت باید داد تا هر چه بقواي روحي افزوده میشود

در خود بدن عائد و جمع شود وتلف نکردد و روزي کارکر شود وقدرت خود را مانند قوه ایکه در کوههای آتش فشان تولد میباید نشان بدهد غرض از تحصیل سکون واستراحت ترك امور دنیوی و کوشه کیري وعطالت نیست که باحیات نمیسازد مقصود استراحت فکری و قلبي است که منجر بسلامت وقوت و زندگي اعصاب ودماغ میباشد و نمیگذارد قوای تولیدشده بیهوده تلف شود واقلا روزی چند ساعت باید تنها ماند و در سکوت عمیق بسر برد وبا خود و خدای خود مشغول شد و ثانیاً در معاملات زرفتر نامردم هرگز عصبانی نشده حدت وغضب نکرد و لکه دنیارا بخصوص مردم این زمان را بنظر لاقیدی وبنظر یك دائمي که بمرد نادانی نگاه میکند و یا مرد بینائي که بانابینا طرف میشود تلقی کرد وفقط یك حس عمیق ترحم و مرحمت و محبت در حق آنان پرورد و هدایت آنان را از

خداوند قادر در خواست نمود. این گونه تفکر و رفتار از یك طرف اعصاب را هر گز خسته نمیکند و قوت آنها را بیهوده تلف نمیسازد وازطرف دیگر بر قوت قلب و متانت روحي و استراحت وجدانی و سکوت دماغی ما مي افزاید و انسان خود را بالاتر و قوي تر از دیگران حس میکند و این حس تولید یك امید و فرح و انبساط خاطر و تفکر شیرین و قلب مستریح می نماید واین - خود عین خوشبختي و جلوه ای از سعادت حقیقي است

تمام دستور ها و ترتیبات تداوي روحي سه غایه را تعقیب میکند و بعبارت دیگر سه وسیله را باید هدف خود بسازد تا بنتیجه برسد

۱ — تغییر کامل محور افکار از آن جا که از بیانات گذشته ثابت شده که تمام حالات بدني و روحي انساني بدون استثناء نتیجه وحصول قوه فکر و خیال است اگر بخواهیم یك حال را در خود تغییر بدهیم باید افکاري را که ما را احاطه و غرق و استیلا کرده بکلي عوض کنیم یعنی محور آن را تغییر بدهیم مانند شخص سواری که از راه کج میرفته است و بعد ملتفت شده عنان اسب را بطرف معکوس بر میگرداند پس هر قدر از راه کج دور تر شود براه راست و مقصد نزدیك تر خواهد شد در تداوي روحي شما نیز باید چنان که گفتیم محیط تفکر خودتان را بکلي تغییر بدهید بطوری که فکر مرض و بي حرکتی را از دماغ خودتان تبعید کنید و اجام افکار خودتان را بطرف دیگر و براه راست یعني براه صحت بر گردانید و اصلاً آثار مرض را از برابر چشم و فکر خودتان دور کنید و جز صحت چیز دیگر تفکر و تصور نکنید

وطوری رفتار کنید که گوئی ابداً مریض نبوده و نیستید. . . و این محال نیست . . قوي روحي شما آنقدر قوت پیدا کرده و شمارا استیلا خواهد نمود که خودتان نخواهید دید که تغییر محور افکار محال نیست چنانکه تا حال یقیناً حس کرده اید

۲ — پس از گرداندن عنان افکار بطرف صحت وبراه راست باید از درستی راه خاطر جمع شد یعنی یقین کرد که این راه راه راست و حقیقی است و آن

هم نميشود مگر بدين وسيله كه تمام جزئيات و پست و بلندي ها و علايم راه را در پيش چشم مجسم كرد و حتي طوري مجسم كرد كه تمام طول راه و مناظره مقصد و منزل آخري را هم جلو چشم آورد و تماشا كرد . اين همان است كه در مبحث گذشته شرح دادم و قوه خيال و قدرت شعور باطني را وسيله مهم اين عمل شناسانديم پس از تغيير محور افكار بطرف صحت بوسيلهٔ ممارسه و مشقهاي روزانه بترتيب دستور هاي مباحث گذشته بايد كيفيات صحت و تظاهرات زيبا و نتايج فرح افزا و مسرات روح بخش بي پايان آن را پيش چشم مجسم نمود و مانند يك پرده نقاشي تماشا كرد مثل اينكه در حقيقت در عالم تازه و ديگري زندگي مي كنيد كه بوئي و نشاني از زندگي سابق در آن نيست

اين پرده نقاشي را بقوه خيال و بخصوص قبل و پس از خواب بدن آن قدر بقوت و شدت مجسم بايد كرد و رنك و روغن بايد داد و در زير تأثير آن آن قدر متجسس و فرحناك و چالاك ومتحرك شد كه اين شدت حركت تا اعماق قوه شعور باطني نفوذ كند و مانند پرده هاي واقعي و اصلي وطبيعي در لوحهٔ آن شعور منعكس شود و نقش بندد و جا بگير و ثابت و راسخ گردد و جاي پرده هاي تاريك و خوفناك سابق را بگيرد و آن ها را در سايهٔ و در پشت سر خود بگذارد .

اين است سر قدرت قوه خيال و قوه شعور باطني كه بوسيله حسن اراده آن ها صفحه حيات خود مان را بدست خودمان تغيير مي دهيم . —

دستور خواندن ذكر و عبارت مخصوص در قبل و پس از خواب يكي از آسان ترين و ابتدائي ترين و سابق است براي رسيدن باين مقصود يعني براي حك كردن تصويرات صحت در صفحه قوه شعور باطني

٣ — در چه سيم عمليات و با هدف و وسيله سيم براي نيل مقصد عبارت از مداومت و استقامت در عمليات است يعني مانند آن سوار كه از راه كج عنان بر تافته و براه راست بازآمده و از درستي آن راه خاطر جمع شده و با ميد قوي

و یقین کامل بدان راه مداومت میکند وهرگز خستگی حس نمی نماید چون که یقین دارد و ایمان دارد که این راه او را بسر منزل خواهد رسانید شما هم در این راه جدید که راه صحت و افکار شفا بخش و امیدافزا و رو بپرور است با یك ایمان کامل که در حقیقت کلید کامیابی و سعادت است باید راه بروید و ابداً تردید و شبهه و خستگی بخود راه ندهید

برای رسیدن باین مقصود قوه که در دسترس شماست همان قوه خالقه اراده است که آن را تاج سر قوای خلقه روح باید نامید ودر حقیقت جهان ما و هر چه را در او هست و بلکه تمام کائنات را قوهٔ اراده اداره میکند چنان که روح انسانی نمونه و جلوه ای از قدرت خدائی است قوهٔ اراده انسانی نیز جزء پرتوی از قدرت مشیت خداوندی چیز دیگر نیست پس هر که بیشتر این قوه را تقویت کند و پرده های تاریك ضعف و سستی و ترسی و بیحسی را از جلو آینه بر دارد آثار قدرت مشیت الهی را در نفس خود ظاهر و هویدا خواهد دید و بلکه بمقام قائم و قویم او ادنی خواهد رسید

تمام پیغمبران و اولیا و اوصیا و فلاسفه و حکما و بزرگان جهان . مقام خود را احراز نکرده اند مگر از پرتو این جذبه قدرت الهی که اراده نام دارد و هر یك از این آفتابهای

جهان معنویت نسبت بدرجه فیض خود ازین قدرت حایز مقامی گشته اند وآن قدرت را گاه درجهاد بانفس خود و گاه در تحمل عذاب و شکنجه و گاه در هدایت مردم نابینا بکار برده اند وامروز هم هر چه در گوشه و کنار دنیا مردمان بزرگ که می بینیم مصدر کارهای معجز نما و حیرت افزا میشود در سایه همین قدرت است ولی بعضی ها این قوه را درراه بد صرف میکنند و نتیجه بد میگیرند و برخی در راه خوب و سعادت وهدایت نفوس بکار میبرند و بجریم عزت و محبت سبحانی نزدیك تر میشود و بمقام بلند عظمت وحقیقت میرسند . . . جمعی فقط برای حفظ نفس خود ونجات خود از هواجس نفسانی میکوشند یعنی این قدرت را درراه نفس خویش بکار میندازند و بکار شه زهد و عبادت رفته دست از دنیا و ما فیها میکشند و عابد و زاهد میشوند و استراحت

نفس خودرا بر شماتت و زحمت واذیت مردم نادان ترجیح میدهند ولی گروه دیگر سینه خودرا سپر تیر جفا و مظالم اهل زمان و جاهلان ساخته بمنگیری نابینایان وبنجات دادن غرق شدگان را تکلیف خود یعنی امر وجدانی و روحانی میشمرند ودر آن راه صرف جان وقدرت میکنند .. اینها پیغمبران و سرمشقان جماعات وامم هستند بهمین جهت که درراه امر خدائی وو جدانی ترك عزت و جان ومال میکنند مقام ایشان بالاترین مقام انسانی است :.. شیخ سعدی نیز در شرح فرق میان عالم وعابد بهمین نکته اشاره کرده و گفته است : گفت آن گلیم خویش بدر میبرد زموج وین جهد میکند که بگیرد غریق را ..... باری غرض در شرح عظمت و قدرت قوهٔ اراده بود که امکانی است ازمشیت الهی ولی این قوهٔوقدرت را تنها در راه نجات نفس خود نباید بکار برد یعنی بعقیده من هر قدرت و قوهٔ که انسان دارا میشود باید آنرا در راه نجات هیئت جامعه بکار برد نه فقط درراه نجات خود مانند زاهدان وعابدان دیگر چه مقام این مردمان نیز که اقلا بتصفیه روح و تزکیه قلب خود کوشان و مشغول هستند و ضرری بدیگران نمیرسانند بسیار بلند و ممدوح است ولی چنانکه گفتیم ضرر نرسانیدن وبنجات نفس خود کوشیدن کافی نیست بلکه باید همت را بلند تر داشت وآن را بنجات دادن دیگران گماشت این است فرقیکه در میان فلسفه توحید و عقیده اغلب علمای صوفیه و حکمای ایران پیدا میتوان کرد . البته من هم با این اي بضاعتي علمي و معرفت همین قدر میدانم و حس میکنم که کوشه انزوا و استراحت وذیت کشیدن از قیل و قال دنیا و ترك مصاحبت مردم بی حقیقت امروزي یك لذت روحانی دارد و واقعاً بزرگترین نعمت است و درینجا قسمت است و در اینجا قبول خواجه بقدر یك دنیا در نظر من قیمت دارد که میفرماید

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و بدرستي هم چنین است و کنج دروبشي و قناعت گنجي است که با شمشیر براي قهارترین سلاطین عالم میسر نمیشود من لذت این متاعات

را احساس میکنم وابن زندگی درمرکز تمدن اروپاکه درنظرغافلان وجاهلان یك سعادت دیده میشود در نظر من هیچ رجحان وبرتری بکلیه یك آزاد وروشن یك درویش خدانشناس ندارد وجلوهٔ نمی نماید واغلب گفتهٔ خواجه را تکرار میکنم

طراز پیرهن زر مکش مبین چون شمع
که سوزهائی است نهانی درون پیرهنم

ولی با وجود حس اذعت مقام درویشی و آزادگی باز خود را مهر کرده زحمت و مشقت حاضر و آماده ساخته ام باید اینکه بلکهٔ بتوانم خدمت نا چیزی بنوع خود بکنم و شراره جانسوزی از آتش دل خود بجان افسرده بعضی از دلها برسانم و بقول خواجه عمل کنم که فرماید

کاری کنیم وولوله درجان بر آورد
روزی که رخت جان بجهان دگر کشیم

و این صحبت دراز شد و بحاشیه افتادیم . غرض ذکر تاثیرات روح بخش قوه اراده بود که مرحلهٔ سیم از وسایل تداوی روحی می باشد و در هر یك از مقاصد عالیه و سافله اثرات حیرت فزون می بخشد و چون بصفوت قلب و پاکی طینت شما اطمینان کامل دارم لهذا یقین می دانم که پس از سیراب شدن از منبع فیض این قدرت خدائی آن را در راه نجات دیگران نیز بکار خواهید برد و باری دین معنوی و روحانی خود این راه نایل خواهید گشت

کیفیت تکوین و پرورش قوه اراده شرح مبسوط لازم دارد که باید بموقع ذکر بکذارم همین قدر درین جا تکرار باید کنم که تا این قوه را در نفس خودتان بدرجه اکمال رسانید از قوهٔ های سابق استفاده نمی توانید کنید . اینکه اغلب مردم عاقل و دانا و متفکر را می بینیم باز از ارتکاب حرکات نا شایست خود داری نمیکنند و بعبارت ساده تر بگفته ها و نوشته های خود عمل نمی نمایند و میان قول و فعل و علم و عمل ایشان فرسخها مسافت پیدا میشود حکمتش ضعف قوه اراده است و بس و اینکهٔ کورها

کتابهای فلسفه و حکمت و اخلاق نوشته و نشر شده و هزارها کنفرانسهای اخلاقی و مذهبی در اطراف جهان داده میشود و هزاران واعظان و علما در سر منابر وعظ و نصیحت میکنند باز نوع بشر در منجلاب فساد اخلاق غوطه ور است علت آن جز این نیست که اولا این ها دیانت درونی و زاهدان ریائی و واعظان نفس پرست بگفته های خود عمل نمیکنند و ثانیاً هم خودشان از قوه اراده بی بهره هستند و هم در نفس مردم این قوه را پرورش نمیدهند و تقویت نمیکنند .

خلاصه کلام . قوهٔ اراده بزرگترین محرك بدن ماست و چنانکه با قوهٔ اراده کوچکترین و بزرگترین اعضای بدن خودمان را هر وقت بخواهیم حرکتی توانیم بدهیم بوسیله تربیت و تقویت آن می توانیم آن را حاکم مطلق قوای روحی خود نیز بسازیم و آن وقت هر چه تصمیم گیریم فوری عمل می آید وعنان فکر و خیال و شعور باطنی خودمان را که مقتدرترین اسباب موفقیت و تداوی روحی ما هستند بهر طرف بخواهیم سوق میتوانیم بدهیم بالای قوه اراده قدرتی نیست و هر که ازین قدرت خالقه خود را سیراب کند بر جهان نفس خود و نفس دیگران حکمران مطلق میگردد . شما که شراره ازین آتش مقدس را دارید آن را با قوه فکر و ممارسه بیفروزید و بزرگتر و قوی ترش سازید تا شعله ور شود و جهان مقدرات شما را منور نموده تمام زنجیر های بی جنبشی و بیحرکتی را در بدن شما درهم شکسته آزاد و چالاك و زنده دل و روشن روان وبای کوبان وخندان رو بطرف سعادت و حقیقت رهسپار تان سازد

☆(٥ ـ قوه جاذبه شخصی)☆

این قوه که آن را بفرانسه « مانیتیزم پرسونل » میگویند »

قوه ایست که بقول علماء فن مانند قوه الکتریك اطراف بدن ما را احاطه کرده است ولی نامرئی است و نامحسوس فقط کاهی اشخاصیکه چشمهای بسیار حساس دارند و از راه خیلی دور می بینند در تاریکی این قوهٔ جاذبه را

هم در اطراف اشخاصیکه ازین قوهٔ زیاد دارند می بینند و حتی بعضی از پرفسورها کتاب های مفصل درینباب نوشته اند و به برداشتن عکس این قوه که مانند نور یا بریکی از بدن انسان سایه و اور و یا بخار مانند متصاعد میشود موفق شده اند

این قوه بیشتر از سر انگشتان دستها و از موهای سر و از چشمها و دماغ و دهن بیرون میریزد یعنی دیده میشود مثل اینکه بدن انسانی مانند تنوری است شعلهٔ ور که از سوراخهای دماغ وچشم و گوش و سر انگشتان شعله های آتش بیرون میریزد

این قوهٔ در بدن هر انسانی اساساً موجود است ولی بدرجات مختلف چنانکه حواس و قوای دیگر مردم بمراتب مختلف است این قوه نیز در آنها تفاوت دارد ولی هیچ کس محروم از آن نیست وحتی بعقیده بعضیها آنچیزیکه ماروح مینامیم همین قوه است که مانند یک پرده تمام بدن مارا چه در داخل و چه در خارج احاطه میکند و هر وقت این پرده بطوری دریده و پاره شد که دیگر نتوانست اجزای آن بهم پیوندد و متصل نشود آنوقت حیات از ما وداع می‌کند یعنی میمیریم این قوهٔ چنانکه می بینم در نفس انبیا واولیا وعرفا وبزرگان دین ومتصوفه وریاضت کشان وغیرهٔ بدرجه بالا تراست وبدان وسیله است که مانند آهنربا چشمهای ایشان مردم و نفوس دیگر را جذب میکند ومجلوب میسازد وتابیکدرجه اسیر خود مینماید... نفوذ و عظمت کلمات وافکار رؤسای دین و مؤسسان مذاهب از این قوه جاذبه است وحتی مرتاضین هند و «جوکی» ها وغیره که به تسخیر ارواح حیوانات موفق میشوند و رام کردن حیوانات وحشی ودرنده دسترس میبابند بوسیله همین قوه است و باهمین وسیله است کهٔ اغلب شعبده بازها وغیره کارهای عجیب و غریب نشان میدهند وهنوز انسان بهزار یک نفوذ و تاثیرات این قوه قاهره فایض نشده است حالا باید دید که منبع این قوه چیست و آنرا چگونه میتوان تحصیل کرد ودر راه تداوی روحی چگونه از آن استفاده میتوان نمود

۱ - منبع قوهٔ جاذبه

چنانکه گفتم بعضی را عقیده این است که این قوهٔ جاذبه همان روح است و چیزدیگر نیست ولی منبع این چیست در آنخصوص عقیده ها مختلف است بعضی‌ها بر آنند که هوای لایتناهی که ما در آن غوطه ور هستیم و مانند دایره ما را در میان خود گرفته است منبع این قوه است یعنی هوا و بعبارت دیگر اثیر مرکز این قوه است و بدین جهت هر قدر از هوای صاف بیشتر تنفس کنیم همان قدر قوه جاذبه و قوهٔ حیات یعنی روح ما قوی تر و زنده تر و جاذب تر می شود . این عقیده فلاسفه هند است کهٔ حالا علمای‌ارو پا هم قبول میکنند و تنفس هوای صاف با ترتیبات مخصوص بسیار اهمیت میدهند و بسیاری از امراض را فقط بدین وسیله تداوی مینمایند و الحق‌نتایج خوب و موثر حاصل می کنند و حتی اطبائیکهٔ فقط بوسیله قوهٔ جاذبه تداوی مینمایند و آنها را مانیتیز ور و یا مانیه او پات مینامند و روز بروز نفوذ آنها بیشتر میشود تنها بدین واسطه یعنی بوسیله قوه جاذبه تداوی میکنند و اول قوه جاذبه را در بدن خودشان تربیت میکنند و شرایط آن را تحصیل و و تتبع مینمایند و سپس بکار می اندازند و اینها مخصوصاً بتنفس هوای جدید وصاف بسیار اهمیت میدهند و مشق زیاد میکنند بطوریکه بقدر امکان بیشتر هوای تازه و صاف در بدن خود داخل مینمایند و بدان وسیله نفس ایشان دارای یك نوع جوهر حیات و یا قوه جاذبه میشود و با نفس خودشان بسیار امراض را تداوی میکنند و مثلا کسی را که دلش درد میکند با نفس خودشان موضع دل را از خارج گرم میکنند یعنی هو (دم دادن - دمیدن) مینمایند و بدین طریق بدان قسمت از بدن یعنی دل که‌قوه حیات آن کمتر شده قوه تازه میدهند و آن را بحال اولی و اصلی خود میاورند

باری‌این موضوع بسیار وسیع است و کتاب ها لازم دارد و این همان مسئله است که (دم عیسی)ر که در کتب ما مسطور است بخاطر ها میاورد

و البته عیسی بن مریم و انبیاء دیگر همه از این قوه بهره کافی داشته اند و معجزات آنها مبنی بدین حکمت بوده است که امروز در محل استفاده عموم گذاشته شده است

این اطبای ماگنتیز ور مغناطیسند. چنانکه گفتیم اول قوه جاذبه را بوسیله تنفس هوا و رعایت شرایط حفظ صحت و بخصوص استراحت و تقویت اعصاب و قوه ایمان و محبت در بدن خود جمع و ذخیره میکنند و بقدری می افزایند که در بدن آنها سرشار میشود و مانند یك لوله پرازباروت میگردد که محتاج یك کبریت است تا مشتعل شود آن وقت این قوه را بوسیلهٔ چشمها و دستها و نفس بهبدن اشخاص مریض و ضعیف انتقال میدهند و در محل مریض شده بدن قوه تازه و جوهر حیات را میدهند و تلقیح میکنند و بدین وسیله شفای عاجل را حاصل می نمایند و حتی با این قوه کلها را هم پرورش داده نمو آنها را تسریع می کنند.

بعضی را هم عقیده این است که منبع این قوه هوا نیست بلکه قوهٔ ایمان و محبت است زیرا در نفس انبیا و اولیا و صاحبان کشف و کرامت فقط قوهٔ خارقهٔ محبت و ایمان است که مصدر معجزه ها میشود و در حقیقت هم قوهٔ محبت یك جاذبهٔ غریب و نیرو مکی دارد که حتی سخت ترین دشمنان ما را مجذوب میسازد آیا یك نگاه محبت آمیز بقدر یك قوهٔ الکتریك قدرت و نور نمی بخشد.

هر کسی بوئی از عشق حقیقی و یا مجازی برده باشد این حقیقت را تصدیق می کند.

این عقیده و عقیده سابق با هم مخالف نیست و هر دو را باید توحید کرد تا نتیجه خوب حاصل نمود و این بسیار طبیعی است که شخصی که میخواهد قوهٔ حیات بیدن دیگران بدهد باید نسبت بآن اشخاص یك محبت فوق العاده داشته باشد و الا با بغض و عداوت و خون سردی و یا فقط بملاحظه نفع مادی چنانکه اغلب اطبای امروزی دارند هرگز موفق بتلقیح جوهر حیات و

قوهٔ جاذبه تخرا خدشه و افکار مباحث و مطالبی را که در مشروحه راجع به قوهٔ ایمان و محبت بسط داده ام بنظر بیاورید می فهمید که در واقع این دو قوه شرط اعظم موفقیت در تداوي روحي است و چنانکه گفتم قوه های هم جنس جنس خودرا جذب میکنند و با آنها هضم و ممزوج میشوند و قوت میگیرند همین طور حس محبت و خیر خواهی و شفا بخشي و مرحمت که از یك قلب سر میزند و صعود میکند در فضاي عالم ما هرحسي را که ازین جنس است بخود جلب وجذب مي نماید و اطراف خود را ازین جنس پر و محاط میکند مانند گوهري که آب هاي اطراف بدان جا میریزد و آن وقت شخصیکه صاحب این قلب است هر چه از هوا و محیط خود التقاس میکند از همان جنس محبت و خیر خواهي و مرحمت و شفا بخشي خواهد بود که خودش بیرون داده است که باز بدین وسیله و لی با یك شکل بزرگتر و قویتر بخودش بر میگردد و قلب و دماغ او را پر از جوهر حیات و با قوه جاذبهٔ میسازد و باز فرصت میدهد تا آن قوه و جوهر را هر جا و بهر کس میخواهد انتقال دهد و تولید شفا و صحت نماید

۲ ـ طریق تحصیل واستعمال قوه جاذبه

پس از شرح فوق تا یك درجه معلوم شده است که هر کس میتواند این قوه خارقهٔ را که در نفس او ودیعه گذاشته شده است تربیت و تقویت کند و یك چنین قدرت خدائی را در نفس خود حاضر و آماده حرکت و استعمال بسازد

طریق تربیت و تقویت این قوه همان است که ذکر شد یعني از یکطرف با رعایت قطعي شرایط حفظ صحت قوي نگاهداشتن اعصاب و تمام اعضاي بدن و مخصوصاً تنفس عمیق و بطئی و ستایش هواي صاف و تازه و از طرف دیگر تصفیه قلب از تمام هوی و هوس جسمانی و اغراض نفسانی و نشاندن یك محبت بیکران نسبت بعموم کائنات در قلب خود و داشتن یك ایمان کامل بقدرت خداوندی و به قوت قواي خالقه روح انسان که نیست مگر شرارهٔ از همان منبع قدرت

چون این دو مطلب را در مباحث گذشته نوشته ام و خوشبختانه خوبي

چکونکی و اهمیت این ها را درك میفرمائید در بن جا دو باره تکرار نمیکنم همین که بوسیلهٔ مشق وممارسه جسمانی وروحانی یعنی بوسیله عادت کردن به تنفس صحیح و به تصفیه قلب بدین مقام رسیدید که در ریاضتهای شما جز هوای پاك و صاف چیزی دیکر جا نکرفت و در قلب شما جز معشوقه مهر و محبت هیچ شاهد دیکر مسکن نکزید و در صفحه دماغ شما غیر از افکار قوی ومثبت و خیر خواه و نور پاش هیچ اشکال دیکر منعکس و متصور نشد آن وقت بدن شما منبع و مخزن یك مقدار کلی از قوه جاذبه و یا جوهر حیات خواهد شد واین قوه وجوهر همیشه از دماغ (مغز)وچشمها ونفس وا نکشتان شما سرشار ومتصاعد خواهد کشت و آن وقت این قوه را در هر جا و در تقویت هر یك از اعضا مانند قوهٔ الکتریك بکار میتوانید ببرید

(قوهٔ اراده)

کر چه مختصری درباب قوه اراده سابقاً نوشتم لیکن چون این قوه خالقه در حقیقت خاتم و تاج سر تمام قوه های دیکر است باز در ختام این رساله از آن قوه سخنی چند باید بنویسم

انسان بهر یك از مراتب ترقی مادی و روحی که بخواهد برسد محتاج به قوه اراده است وقوه اراده آخرین مرتبه ملکات روحی است که پس از طی کردن درجات دیکر و یا بعبارت واضحتر پس از آکاه شدن باسرار و چکونکی و صفات قوای دیکر و پس از درك مدارج معرفت و حقیقت استفاده از آن ها موقوف بکار بردن قوهٔ اراده است وبدون این قوه محال است که هیچ امری را اجری کنیم و یا هیچ یك ازهواجس نفسانی وعادات زشت خودمان جهاد نمائیم ومداومت وثبات واستقامت را ملکه خود سازیم در صورتیکه استقامت ومثالث معدن سعادت ومرکز موفقیت است و فقط کسانی تاج افتخار وشرافت بسر میتوانند کذارند که مسلح با قوه اراده و متانت باشند و از جلو زحمات و صدمات و ناکامیها

و مغلوبیت ها و مشقتها بگریزند

بخصوص برای اشخاصیکه مشغول جهاد با نفس و یا مایل بتربیت افکار و حیات جدید معنوی و روحي هستند اهمیت قوه اراده بمراتب بیشتر است

چنانکه هر یك از اعضای بدن انسانی بوسیله مشق و ورزش بزرك می شود قوت میگیرد قوه اراده انسان هم بوسیله مشق و عادت و ورزش بزرك و قوی میگردد رکم کم شخص مااراده کار خود را بجائی میرساند که لفظ محال برای او نامحال میشود یعني هر چه را آرزو کند فوری بجا میاورد و هیچ چیز جلو عزم و اراده او را نمی گیرد و کوههای موانع را از جا میکند و نه تنها بر نفس خود بلکه بر نفوس دیگران نیز حکمرانی میکند واساساً نفس او مرکزي میشود که تمام قوای نفوس دیگر را بخود جلب میکند و دور اطراف خود آنها را میگرداند و تمام جریان و حرکت خود میسازد مانند آفتاب که چندین ستاره را پیرو و پیك خود ساخته باشد

و در این جاست که معني «عبدي اطعني اجعلك مثلي» ظاهر مي شود یعني شخص بجائی میرسد که نمونه قدرت خدا و تمثل عظمت او میگردد و چنان که خداوند بمحض اراده کن فیکون کاینات را بوجود آورده است این بنده خدا شناس نیز بمحض اراده آن چه را که در حیز قدرت بشر است در دایرهٔ وجود خلق مینماید و بمقام کن فیکون بشري میرسد

(خلاصه و خاتمه)

اینك با کمي فرصت و تراکم افکار و اشتغالات گوناگون آنچه را که توانستم در خصوص قواي روحي از نقطه نظر تداوي روحي برای شما نوشتم و بآن چنان که خود تان ملتفت هستید این مطالب اختصاصي مسائل تداوی ندارد و بلکه از حیث فلسفه الهي و ایمان دیني و اخلاق و تعلیم و تربیت اجتماعي و فردی نیز قیمت و اهمیت را دارا میباشد و فقط برای شما امروزه یك جهت مخصوصه آن که عبارت از تداوی روحي است شرح داده شد و امید است که از هر

حیث فوایدی‌را برای شما فعلا و در آینده تهیه نماید

با این چند مبحث اطلاعات مختصری در باره مهم ترین قوای خالقه روح انسانی برای شما نوشتم و تا آن درجه که ممکن بود پرده از روی بعضی مطالب و حقایق که در نظر کوته بینان اسرار شمرده میشود بر داشتم

و شما را بمنابع بیکران قوای خدائی آشنا ساختم و امید آن را دارم که خود را ازین زلال قدرت وحقیقت بقدر تشنگی ولزوم سیراب سازید درین جا چند کلمه خلاصه مطالب گذشته را دوباره یاد آوری میکنم

۱ — قوه ایمان : دروازه رحمت الهی کلید گنجینهٔ قوای روحی . آئینهٔ جلوه نمای روح . پرده دار حرمسرای حقیقت و سر آغاز کتاب قدرت است .

طریقه کسب و تقویت آن . نظر بایجاد کاینات . نظر بکواکب و سیارات و تمام مخلوقات کشودن دیده بصیرت بشئون عالم وتاریخ امم وبخصوص مطالعه و تفکر در حقایق و نشر ادیان و نفوذ قوهٔ ایمان در ایجاد حادثات و غرایب مهم جهان

۲ — قوه فکر و خیال : سررشته قوای روحی چرخ مقدرات بشر . قدرت نا محدود و سیال . محور سعادت و اعتلاء . شهاب ثاقب قوای آسمانی ؛ شهپال قدرت و عرش عظمت و علویت است . طریقه تقویت آن . تصفیهٔ قلب و دماغ از خیالات و هوسهای زشت و منفی ؛ نشاندن محبت بیحدود در قلب و تصویرات زندگی بخش و مثبت و محبت آمیز در دماغ کاشتن ؛ تخم افکار نیکی و مرحمت ؛ تصویر آمال پاک و معصومانه در پیش چشم خیال و بکار بردن قانون طبیعی جذب و انجذاب در میان افکار و تمایلات متجانس

۳ — قوه شعور باطنی : مخزن محفوظات نژادی و انفرادی بشر ، اوقیانوس مقدرات ، درج جواهر قدرت ، نقطه مرکز قوای جسمانی و روحانی ؛ خادم باوفای روح . محرک « موتور » قوای مخفی روحی . کفه ترازوی ماضی و استقبال و عروس

پرده نشین حجله گاه اسرار میباشد

طریقه تقویت آن . با تقویت قوای دیگر این یکی نیز قوت میگیرد چون که این آئینه و مخزن آن قوای خالقه است . علاوه بر این با تکرار و ذکر او راد و دعا های مخصوص در قبل از خواب و در حین بیدار شدن بترتیبی که شرح داده ام قوت میابد

٤ — قوه جاذبه : خلعت زیبای خلقت . نور تجلی الوهیت . نشانه روحانیت و فطرت . گیمیای سعادت و محبت . جلوه انوار صفوت و صمیمیت و شراره آتش حقیقت است —

طریقه تقویت آن . رعایت شرایط صحت جسمانی و روحانی یعنی تصفیه بدن و قلب و دماغ از حرکات زشت و از حسیات زشت و از افکار زشت ونشاندن بجای آنها حرکات زیبا و حسیات زیبا و افکار زیبا

٥ — قوه اراده : اکسیر اعظم محیط اعظم و اسم اعظم . تاج سر قوای روحی سرچشمه فیضکرن طومار حقیقت . آزمایه قدرت . خانم قوای روحانی و جلوه جمال و کمال یزدانی است — طریقه تقویت آن اجرای هریك از افکار و اعمال خودمان پس از کنراندن آنها از جاذبه تدقیق عقل و ضبط نفس و حکمرانی برتمام حرکات وحسیات و افکار خود بانضباطی در اجرای تمام مقاصد مشروعه خود در کلی و جزئی بدون استثناء ابراز و مشق متانت و ثبات در هر امری از امور و لو صغیر بدادن سر در سر آن امر بشود. حاضر کردن نفس بفدا شدن در راه حق و حقیقت شکستن زنجیر خوف و یاس و شبهه و تزلزل و تردید . آزاد کردن نفس از دست حرص وغضب و شهوت وحسرتش عنان اختیار تمام قوای بدنی ودماغی و قلبی بدست خود وخلاصه شان دادن جوهر استقامت و باز هم استقامت .

ایکه اندر حسرت دیدار یار ✲ داده از دست آرام و قرار

هان مشو نومید از توفیق حق ✲ گشت اینك ازافق پیدا شفق

اینك آن راهی که بنمودم ترا ✲ اینك آن پرده که بگشودم ترا
اینك اینك جلوهٔ مقصود تو ✲ اینك اینك معبد و معبود تو
هین به پیما باشعف این راه را ✲ تا شوی رهبر بسی گمراه را
گرچه این راهیست پر ز خار و سنك ✲ با هزاران دیو باید کرد جنك
نفس ما خود دیو باشد بیگمان ✲ کرده خود را در کمین ما نهان
لیك یزدان در نهاد تو نهاد ✲ قدرتی کو را اراده نام داد
این اراده چون چراغست و سلاح ✲ رخش قدرت باشد و تیغ نجاح
پیش این رخش و چنین شمشیر تیز ✲ مر ندارد دیو یارای ستیز
با اراده میتوان دوار شد ✲ قطب تو محور دایره پرگار شد
خیز و در اوج امل پرواز کن ✲ هم بسیج این سفر را ساز کن
از کمند ضعف و سستی جه برون ✲ شو سوی دیر تجلی رهنمون
راه چون روشن شد و بیرنج خار ✲ دل شگفته گردد از دیدار یار

یکشنبه ۲۸ فوریه ۱۹۲۶

ح ك . ا .

اصفهان مطبعه اتحاد

﴿ غلطنامه ﴾

متاسفانه با تمام دقت و سفارشهائی که برای بی غلط در آمدن این کتاب شد باز اغلاط و اسقاطهای فاحشی در آن دیده می شود که ناچار ذیلا بتصحیح آن مبادرت مینمائیم ومخصوصا از خوانندگان این کتاب مهم تقاضا داریم که قبل از شروع بقرائت آن در مقام تصحیح اغلاطش بر آیند تا از مندرجات عالیه اش بیشتر استفاده کنند *

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ب	۲۲	سلامتً	سلامت
۳	۱۸	ربای	ربانی
٦	٤	اثرات همه‌جا تبدیل به (آثار) شود	
۱۱	٥	ی	پی
۱۲	٥	روتنگن	روتنگن
۱۷	۱۰	میابد	می یابد
«	۲۲	ایتجا	یکجا
۱۸	۸	غش	غشی
۲۰	۱۰	دگیر	دیگر
۲۱	۱٥	نمیفیمیم	نمیفهمیم
۲۲	٦	ید	پیدا
۲٤	٥	معجمزات	معجزات
«	۱۳	دسیاری	دستیاری
۲٥	٤	دیکرا	دیکر را
۲٦	۲۰	بکشند	میکشند
۲۷	۱۱	بظر	نظر
۲۹	۱۱	ت	یات
م ۳۲	۱۳	شعور باطنی	شعور ظاهری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳٦	۱۳	میماید	مینماید
«	۱٦	بمصه	بمصه
«	۲۲	بکلی	کلی
«	«	بیبم	بینیم
۳۹	٥	اشخاص	در اشخاص
٤۰	٥	میکدد	میکذرد
٤۲	۲۱	میابد	می یابند
٤٤	۱٤	آاثر	آن را
٤٥	۱	اعضای‌ها ضمه	اعضای ما ضمه مارا اجبار بکار کردن خواهد نمود و آنها بکار افتاده وظایف طبیعی خود را اجرا خواهند کرد
٤٥	۹	صحیح ما صحیح ؟	
«	۱۲	اشمال	استعمال
«	۱۸	راست را سست	
٤٦	۲۰	الفاب	القاب
٤۸	٥	الصر	با اصرار
٥۳	۱۸	اکثیر	اکسیر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٤	١٢	مشغو بقدر امکان	مشغول تداوی تداوي خودهستید خودهستیدبقدر امکان
»	١٩	اولا دفعه تنفس اولا تنفس	
٥٥	٨	يعني استحمام	يعني استحمام يعني
٥٦	١٧	مثبت	مشت
٥٧	١٧	ورزي	روزی
٥٨	٢٤	نادائی	نادانی
٥٩	٢١	قوي	قوای
٦٠	١٢	متجسس	متحسس
٦١	١٢	هبو	هویدا
٦٢	٢٠	ودر اینجا نعمت است	(زیادیست)
٦٣	١٢	واین	دامن
٦٤	٩	بخواهیم که	بخواهیم حرکت
٦٥	١٣	وقا	وقت
٦٦	٢٠	دهیدن	دمیدن
٦٧	١٠	میدهند	میدمند
٧١	٦	قشنکی	تشنکي
»	٩	پرده وار	پرده دار
٧٢	١٧	اسمتناء	استثناء